



ناصر اصغری

nasser_asgari@yahoo.com

توهم سندیکالیستی

نگاهی به
قطعه‌نامه "کارگری"
حزب کمونیست ایران

مدتی بود که می‌خواستیم مطلبی درباره قطعه‌نامه "درباره موقعیت کنونی جنبش کارگری ایران و سازمانیابی آن" مصوب کنگره هشتم حزب کمونیست ایران بنویسیم. گرچه مدتی از تصویب آن گذشته است، اما شاید برای خواننده نشریه "کارگر کمونیست" خالی از لطف نباشد نقدی بر آن را ببیند؛ خصوصاً که اکنون توافقات بین سازمان جهانی کار (آی ال او) و وزارت کار جمهوری اسلامی بر سر رسمیت شناختن شوراهای اسلامی کار با تغییراتی در آنها، بعنوان نماینده کارگران ایران، شالوده تزه‌های پشت این قطعه‌نامه را بهم ریخته است. لازم به یادآوری است که وزارت کار جمهوری اسلامی و آی ال او بر سر حداقل دو مقاله نامه اصلی ۸۷ و ۹۸ اختلاف داشتند. مقاله نامه ۸۷ مشخصاً می‌گوید که کارگران و کارفرمایان باید دارای این حق باشند که تشکل‌های خود را خود تعیین کنند و دولت حق مداخله در این تشکل‌ها را نداشته باشد. ظاهراً به توافقاتی بر سر این دو مقاله نامه هم رسیده‌اند؛ یادآوری این نکته لازم است برای اینکه به این بحث مشخص کمک می‌کند. با این مقدمه کوتاه اجازه بدهید با هم نگاهی به خود قطعه‌نامه بیندازیم.

قطعه‌نامه با این پاراگراف آغاز می‌شود: "شرایط سخت و دشوار زندگی و فلاکت اقتصادی بی‌سابقه‌ای که به طبقه کارگر ایران تحمیل شده است واقعیتی انکارناپذیر است. بیکاری و فقر اقتصادی صدها هزار خانواده کارگری را با مشکلات معیشتی و درمانی روبرو کرده و از هستی ساقط کرده است. اگر چه سهم کارگران ایران تحت نظام سرمایه داری جز زندگی در فقر و محرومیت نبوده است اما تحمیل اوضاع دهشتناک کنونی به طبقه کارگر ایران تنها گوشه‌ای از پیامدهای سیاستهای تعدیل اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران است. اما نتیجه‌ای که قطعه‌نامه از این وضعیت فلاکتبار" می‌گیرد، وارونه است. پائین تر به این بر می‌گردیم. اما بنظر می‌رسد که قطعه‌نامه صرفاً نوشته شده تا بگوید مشکل این شرایط فلاکتبار و سیه روزی کارگران، از "عدم رعایت قانون کار اسلامی، اتخاذ سیاستهای نئولیبرالیستی و پیروی از مدل اقتصادی بر مبنای طرح‌های مراکز مالی جهانی، خصوصی سازی" و غیره

است. سه پاراگراف اول که اصلی‌ترین پاراگراف‌های قطعه‌نامه هستند هر یک نتیجه‌ای می‌گیرند که خواننده خودبخود نتیجه‌گیری فوق‌را از قطعه‌نامه کومه له می‌کند.

پاراگراف اول نتیجه می‌گیرد که: "... تحمیل اوضاع دهشتناک کنونی به طبقه کارگر ایران تنها گوشه‌ای از پیامدهای سیاست‌های تعدیل اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران است." پاراگراف بعدی نتیجه می‌گیرد که: "تلاش برای ادغام هرچه بیشتر در بازار سرمایه جهانی که با شروع روند خصوصی سازی صنایع و بیکارسازی های گسترده کارگران توأم بود نمی‌توانست عواقبی غیر از این داشته باشد." و پاراگراف سوم می‌گوید: "خارج کردن کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار و رواج دادن کار بر مبنای قراردادهای موقت از دیگر عوارض سیاستهای اقتصادی ... که میلیونها کارگر را به شرایط کار بردگی رانده است." این نوع مواضع سندیکالیستی دائم توسط شبکه اینترنتی "آوای کار" و مجله "اندیشه و جامعه" موعظه می‌شود. موضع جدیدی نیست. بی‌خود نیست که نشریات کومه له تریبونی برای سندیکالیست‌ها شده‌اند. من در اینجا قصد ندارم وارد نقد نظرات کومه له از این منظر بشوم. متأسفانه این تزه‌چنان به پیکره کومه له تنیده شده‌اند که دیگر جزئی از موجودیت کومه له امروزی شده‌اند. اگر بخت یاری کرد شاید روزی هم وارد این بحث با این دوستان بشویم.

گفتم که نتیجه‌گیری قطعه‌نامه کومه له از "شرایط فلاکتبار" کارگران وارونه است! به این سه پاراگراف به ترتیبی که در زیر آمده، توجه کنید:

- "اکنون همه نشانه‌ها حاکی از آن است که جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران در جهت انطباق هرچه بیشتر خود با برنامه‌های استراتژیک اقتصادی که در پیش گرفته‌اند، و به منظور رفع موانع در جهت ادغام هر چه بیشتر در بازار جهانی سرمایه و با هدف مهار و به کنترل در آوردن اعتراضات و مبارزات کارگری در تلاشند تا "تشکلهای کارگری" مورد نظر خودشان را ایجاد کنند."

- "رژیم جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران در همکاری با سازمان جهانی کار و با قبول برخی از مقاله‌نامه

های این سازمان که شرط ورود و عضویت در سازمان تجارت جهانی است عملاً در تلاش است که برخی از انجمن‌های صنفی و سندیکاها را که زیر نظر خانه کارگر رژیم ساخته شده‌اند را بعنوان تشکل کارگری هم به مراجع بین‌المللی و هم به کارگران بقبولاند. رژیم جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران در تلاشند تا تحت عنوان تشکل مستقل کارگری، تشکل‌هایی را که در سازش و همکاری با طبقه سرمایه دار و کارفرمایان مطالبات کارگران را "دنبال" کند تشکیل بدهند." (۱)

- "این تلاشها در شرایطی که بی‌اعتباری و ورشکستگی شوراهای اسلامی بر همگان عیان شده است و حتی صاحبان صنایع و کارفرمایان هم آنان را بعنوان تشکلی که ظرفیت کنترل اعتراضات کارگری را داشته باشند برسمیت نمی‌شناسند موضوعیت بیشتری پیدا کرده است."

اگر خواننده به این سه پاراگراف دقت کند، متوجه می‌شود که تناقض سرپای آنها را فراگرفته است. پاراگراف سوم می‌گوید که شوراهای اسلامی ورشکسته هستند و کسی نه به آنها توهمی دارد و نه برایش تزه‌ای خورد می‌کند. بنظر من هم شوراهای اسلامی کار آنقدر کارفرمائی و اطلاعاتی هستند که کسی حتی لازم نیست بعنوان تشکل کارگری اسمی از آنها در قطعه‌نامه‌ای بیاورد. پاراگراف اول می‌گوید که بورژوازی جهانی و بورژوازی ایران در تبهانی با هم می‌خواهند تشکل‌هایی برای طبقه کارگر، برای "رفع موانع در جهت ادغام هر چه بیشتر در بازار جهانی سرمایه"، ایجاد کنند. یعنی همان تزه‌های "جورج لاج" که دولت اینها را بحال خود بگذارد و سندیکالیست‌ها را تقویت کند؟! پاراگراف دوم می‌گوید با قبول مقاله نامه‌ها، یعنی با قبول اینکه دست از سر تشکل‌های کارگری بردارد و دخالتی در کار و بارش نداشته باشد؛ اما معلوم نیست خانه کارگر اینجا چه کاره است؟! اینجا یادآوری این نکته لازم است که "خانه کارگر" يك ارگان رژیمی است. دوستان کومه له با این که خود نیز بر این باورند، اما چنان قطعه‌نامه آشفته‌ای نوشته‌اند که خواننده می‌تواند این برداشت را بکند که نکند "خانه کارگر" يك "ان جی او" ست! بالاخره اگر منظور تشکل‌هایی هستند که رژیم (خانه

کارگر) در آن دست داشته باشد و اساسنامه اش را بنویسد و بر آن نظارت داشته باشد، دیگر لزومی ندارد که به خودش این همه دردسر بدهد. شوراهای اسلامی را درست کرد و کسی هم برایش تهر خرد نمی کند. اگر منظور قطعنامه این است که رژیم می خواهد کلك بزند و نوعی تشکل با اسمی دیگر ولی با همان محتوای شوراهای اسلامی کار درست کند، این واقعا جدی بودن کومه له را می رساند. خیر؛ اگر جمهوری اسلامی می خواهد فقط نقش ناظر را داشته باشد و وظیفه وزارت کارش هم فقط ثبت این تشکل ها باشد معلوم نیست چرا این همه گنگ و در پس پرده مطرح می کند. چرا عبارت "تشکل های کارگری" و "دنبال کردن مطالبات کارگری" را در گیومه می آورد؟! گرایش هست که مرتب در راهروهای وزارت کار دنبال این کار است و برای اطلاع دوستان اسمش هم سندیکالیسم است. کومه له حداقل حرف و منطق سندیکالیست ها را قبول کرده است و در بهترین حالت خودش را رقیب آنها می داند. خود قطعنامه کومه له می گوید که رژیم اسلامی برخی از مقوله نامه های سازمان جهانی کار را قبول کرده است. مقوله نامه ای که مورد کشمکش بود همان مقوله نامه ۸۷ بود که دست رژیم را از تشکل های کارگری کوتاه می کرد. اگر دوستان کومه له ای از مقوله نامه دیگری صحبت می کنند که ما خبر نداریم، لطف کنند به ما هم بگویند. بهر صورت اگر کل قطعنامه کومه له را بدقت بخوانیم و گرد و غبار نالازم آن را کنار زنیم، متوجه این همه ضد و نقیض گوئی نمی شویم.

در نتیجه گیری عملی قطعنامه و در فراخوان آن می خوانیم: "اگر رژیم جمهوری اسلامی و لیبرالیسم بورژوازی ایران با اتکا به رفرمیسم درون جنبش کارگری که تا دیروز شرکت در شوراهای اسلامی را موعظه می کردند در تلاش است تا تشکل هایی با ساختار بوروکراتیک که در سازش با سرمایه داران و دولت خواستهای کارگری را "پیگیری" کند بوجود آورند، ... یادآوری يك نکته برای خوانندگانی که با این بحث به اندازه کافی آشنائی ندارند لازم است. سندیکالیست ها که در اوائل اکثر در هیئت حزب توده، سازمان اکثریت و راه کارگر ظاهر می شدند، با تشکل

شوراهای اسلامی کار، خواستار فعالیت در آنها شدند. اکنون که شرایط فرق کرده و بقول کومه له شوراهای اسلامی کار ورشکسته تر از آنند که کسی برایشان تهر خرد کند، دیگر موعظه "نفوذ" در شوراهای اسلامی کار فقط بی آبرویی بیشتری نصیب سندیکالیست ها می کند. در نتیجه اکنون در قالب های دیگری نظیر "هیئت مؤسس سندیکاهای کارگری" ظاهر می شوند. قطعنامه کومه له هم دارد این را می گوید که منظور ارگانهای ورشکسته ای از نوع شوراهای اسلامی کار نیست. (۲) بلکه وارد رقابت با سندیکالیست هایی شده است که خواهان تشکل هایی با "ساختار بوروکراتیک" می باشند.

بگذریم از این که قطعنامه شرایط بشدت بحرانی (سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و انزوای بین المللی) جامعه ایران را نمی بیند، و فکر می کند که با "تقدیم" کردن يك تشکل کارگری غیردولتی به بخشی از کارگران، حتی اگر صد در صد واقعی هم باشد، شرایط برای سرمایه گذاری خارجی در ایران آماده می شود؛ و به این نیز نمی پردازد که جامعه ای که فاقد قانون کاری باشد که ارباب رعیتی نیست، تشکل های کارگری با چه معیاری می توانند در دم و دستگاه دولتی بگنجند؟! اول باید قانون کارش را پاره کرد و از نو قانون کاری نوشت که جانی برای تشکل مورد نظر قطعنامه در نظر گرفته شده باشد و بعد وارد يك چنین مبحثی شد. اما حتی با صرف نظر از این نیز باز منطق پشت این قطعنامه قابل فهم نیست! معلوم نیست که نویسندگان قطعنامه از کدام منبع مارکسیستی به این تحلیل رسیده اند که اگر کارگران پراکنده، بیکار، بی سازمان، قراردادی و غیره باشند، بورژوازی متشکل در بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و لیبرال های ایرانی دو دستی سازمانی تقدیمشان می کند که کارگران را سازمان دهند. خود کومه له که تا بحال وارد يك چنین پلمپکی با کسی نشده است. تا آنجا که ما خبر داریم، اکنون نه تنها بورژوازی در هیچ کجای دنیا امتیازی به طبقه کارگر نمی دهد، بلکه اگر جایی هم کارگران توانسته بودند يك دو خشتی ای روی هم بچینند آن را پس گرفته، دستمزدها را به حداقل رسانده و بدترین شرایط را بر

روابط کاری حاکم کرده است.

کومه له به بورژوازی متوهم است. تزه های گزارش سال ۱۹۹۵ بانک جهانی در کتاب "کارگران در دنیای ادغام شده" (۳) را از زبان کسان دیگری شنیده و پذیرفته است که "اگر سرمایه ثبات پیدا کند، سودآوری بیشتر خواهد داشت، و این را چون فقط اتحادیه ها می توانند تضمین کنند، در نتیجه پیش بسوی تشکیل اتحادیه های مستقل!" این تز غلط است. دوستان چیزهایی درباره اتحادیه ها در دهه ۵۰، ۶۰ و تا حدودی ۷۰ میلادی در اروپا را شنیده اند و این را جا و بیجا می خواهند به ایران و احتمالاً فردا پس فردا به عراق و افغانستان هم ربط بدهند. نتیجه ای که قطعنامه می گیرد وارونه و غلط است و نویسنده آن و کسانی که به آن رأی دادند از شناخت کارکرد سرمایه عاجزند. پروسه کارکرد سرمایه به سوی انباشت سود بیشتر است؛ و به فکر این هم نیست که از امروز بفکر سودآوری برای يك دهه دیگر باشد. اگر قطعنامه نویس متأثر از تزه های گزارش مذکور نمی بود، احتمالاً به این نتیجه گیری نمی رسید. صلاح مازوجی در تشریح قطعنامه در یکی از شماره های نشریه "جهان امروز" می گوید: "محصول رواج سیاست های اقتصادی نئولیبرال که از سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ که در انگلستان و آمریکا آغاز و در دوران نخست وزیری تاچر و ریاست جمهوری ریگان به اوج خود رسید و از آن بعنوان تعرضی ضدانقلابی به دستاوردهای طبقه کارگر یاد می شود، خصوصی سازی صنایع، آزاد گذاشتن بازار در تعیین سرنوشت خود و سلب حقوق اتحادیه های کارگری، زدن از خدمات اجتماعی و در يك کلام وخامت وضعیت اقتصادی طبقه کارگر و دیگر افشار کم درآمد جامعه را دنبال داشت." برای توضیح این قطعنامه يك چنین استدلالی سم است! چگونه آن موقع "رواج سیاست های اقتصادی نئولیبرال" منجر به "سلب حقوق اتحادیه های کارگری" شد، اما امروز منجر به رواج حقوق اتحادیه گشته است؟ چه فاکتورهایی عوض شده اند؟

اگر توصیف قطعنامه و کنگره کومه له از وضعیت جامعه ایران را بپذیریم؛ (شرایط فلاکتبار حاکم بر زندگی کارگران، جو غیرانقلابی در جامعه،

کنترل کامل دولت و بورژوازی بر اوضاع) هیچ آدمی که يك مطلب اقتصادی جدی خوانده باشد، نمی تواند به نتیجه گیری کومه له برسد. بورژوازی در چنین وضعیتی ترجیح می دهد با کارگر امتیزه شده و منفرد طرف باشد. رفرمیسم حاصل چنین دوره ای نیست که قطعنامه توصیف کرده؛ حاصل مبارزه کارگران است که بورژوازی ترجیح می دهد به جای به مخاطره افتادن کل سیستم، بخشی از ارزش اضافه را بخود تولید کنندگان برگرداند. در يك چنین وضعیتی بورژوازی تشکیلات را رواج نمی دهد، بلکه فردگرایی و رقابت بر سر کار و زنده ماندن را ترویج و توی بوق می کند. کارگری که هنوز نتوانسته دستمزد دو سال پیش خود را بگیرد، و هنوز بخش اعظم مبارزه فعال کارگری از سر راه برداشتن شوراهای اسلامی کار است، اکنون مورد لطف بورژوازی قرار گرفته و يك تشکل غیردولتی، که تمام بحث کمونیست ها هم همین است که دست دولت از تشکل های کارگری کوتاه؛ به ایشان "مرحمت" گردیده؟! آخر نویسندگان و رأی دهندگان به این قطعنامه فکر نکردند که فعال کارگری به این منطق می خندد؟ هر تشکلی، حتی شوراهای اسلامی کار هم حاصل تلاش و مبارزه کارگران است. این را چند بار دیگر هم گفته ام، بگذار برای اطلاع دوستان کومه له هم بگویم؛ یکی از اصلی ترین مطالبه کارگران در مبارزه علیه اولین پیش نویس قانون کار جمهوری اسلامی، معروف به قانون کار "توکلی"، این بود که کارگران در تدوین قانون کار شرکت داشته باشند. رژیم، هم شوراهای اسلامی کار را که قبلاً منحل و مرخص کرده بود و هم تعدادی مرتجع دیگر را در ارگانهای سرکوب خود متشکل کرد و به اسم "نماینده کارگران"، مسئولیت نمایندگی کارگران را به آنها سپرد. در نتیجه همین شوراهای اسلامی کار که يك بخش اعظم مبارزه کارگران علیه آنان است، حاصل مبارزه کارگران، گرچه معکوس، بود.

اما کنگره ها علاوه بر وظایف دیگرش محل فراخوان ها به مصوباتشان نیز می باشند. فراخوان این قطعنامه به فعالی که احتمالاً منتظر قطعنامه ای است این نیست که بروید انقلاب کارگری بکنید! یا این که بروید تشکل کارگری برای دفاع از منافع خودتان درست کنید!

قطعنامه به کارگران می گوید جلوی این "تشکلی" که قرار است بانک جهانی و غیره برایشان دست و پا کنند، بایستند و افشا کنند؟! و یا در بهترین حالت آنطور که قطعنامه به صراحت می گوید: بروید تشکل از نوع دیگری، و آن هم به منظور رقابت با این نوع تشکل ها بسازید! قطعنامه کومه له در جایی می گوید: "ایجاد و برپایی شوراها و یا اتحادیه های کارگری و متکی کردن این تشکل ها به مجامع عمومی و دخالت مستقیم کارگران... می تواند ظرف مناسبی برای سازمانیابی کارگران باشند." اشتباه است اگر فکر کنیم که این تشکلی است که قرار است منافع کارگران را دنبال کند. دو پاراگراف پائین تر هدف این تشکل ها را توضیح می دهد: "افشای تلاشها و سیاست های لیبرالی که می خواهد با کنترل تشکل های توده ای کارگری آنها را از هرگونه خصوصیت رادیکال ضد سرمایه داری خالی کند و با به کنترل در آوردن این تشکل ها کل جنبش کارگری را مهار کند جزو وظایف تعطیل ناپذیر گرایش سوسیالیست کارگری است." و یا جای دیگری می گوید: "امروز در شرایطی که مسئله تشکل یابی کارگران به اساسی ترین معضل و گره گاه جنبش کارگری ایران تبدیل شده است، وظیفه ایجاد و برپایی تشکل های طبقاتی، توده ای و سراسری کارگران که متکی به مبارزه کارگران برای مقابله و به شکست کشاندن سیاست های طبقه سرمایه دار ایران باشد بعنوان یک ضرورت در مقابل همه فعالین و... قرار گرفته است." سیاست های طبقه سرمایه دار را هم که بالاتر روشن کردیم منظور قطعنامه از آن چیست! فعال کارگری اگر بخواهد استنتاج اصولی از رهنمودهای این قطعنامه بکند، باید هم و غمش ایجاد تشکلی باشد که هدفش فقط و فقط مقابله با "سیاست های نئولیبرالیستی" است! (که همانا جهت گیری فریبرز رئیس دانا است.) چه کسی این را جدی می گیرد؟ کارگری که اولین تلاش مبارزه برای یک تشکل واقعی و غیردولتی است، مگر دیوانه شده به یک چنین فراخوانی جواب بدهد؟ کارگر کمونیست سعی می کند کارگران را به ایجاد تشکلی ترغیب کند که دولت در آن دخالت نداشته باشد. اگر این تشکل دو دستی تقدیمش شد هر چه من و شما داد

بزینم که این را قبول نکن! آن را خواهد قاپید. "ساختار بوروکراتیک"ش هم از قبل کسی نمی تواند حدس بزند! برای درک این باید به جنبشهایی که آلترناتیو خودشان را در درون طبقه کارگر دنبال می کنند، مراجعه کرد و به آن پرداخت. فعال کارگری و یا نوعی کارگر علی العموم توهمی ندارد که کومه له حاشیه ای و نظاره گر وقایع، مکانیزم مبارزه کارگری را نمی شناسد. این را نیز می داند که نه تاریخا و نه تحلیلا بورژوازی با زبان خوش به حتی پیش پا افتاده ترین مطالبه کارگری تن نمی دهد. اگر بورژوازی در دهه های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی به تشکل کارگری در اروپا تن داد، حاصل شرایط کاملا متفاوتی بود که امروز دیگر جزو دانش هر فعال کارگری است.

این دوستان فکر می کنند که اگر نگویند "کارگر" و یا قطعنامه "کارگری" بتصویب نرساند، یک جای کارشان لنگ است! غافل از اینکه اتفاقا با صدور چنین قطعنامه هایی کار خود را سخت تر می کنند. بنظر من این یک قطعنامه ذهنی و پا درهواست. قطعنامه ای منتزع از یک تز "دو خردادی" است که امروز کومه له بعد از مرگ "دوم خرداد" پرچمش را بلند کرده. مشغله کومه له امروز دیگر جنبش کارگری نیست، حتی اگر تمام قطعنامه هایشان هم درباره کارگران نوشته می شد. فعلا بظاهر روی اسمشان با هم دعوا دارند. مشغله اصلی شان تکرار ملال آور "جنبش اصلاحات سیاسی" است.

حزب کمونیست ایران به کوهی از ادبیات کارگری دسترسی دارد که قبلا جزو اسناد و ادبیات این حزب بود. اگر واقعا قصد نوشتن قطعنامه ای را داشتند که راه حلی پیش روی فعالین کارگری می گذاشت، میتوانستند به کتاب "کار ارزان، کارگر خاموش" مراجعه کنند. با مراجعه به این کتاب می شود ده ها قطعنامه کارگری نوشت! بهتر است برای تدوین قطعنامه و مصوبه هایتان به ادبیات آن دوره هم نگاهی بیندازید! اما بنظر من مشکل این دوستان این است که اگر به حتی یک ورق از آن ادبیات هم مراجعه کنند، در درون خود کومه له با مشکل بیشتری مواجه میشوند!

توضیحات

(۱) طبقه کارگر ایران هیچگاه این

وضعیت بی تشکلی را قبول نکرده است. دائما علیه شوراها و اسلامی کار مبارزه کرده و هیچگاه خواستش را از کانال این ارگان مطرح و به پیش نبرده است. هدف از همه این بند و بستها مقابله با مبارزات رویه رشد طبقه کارگر است. آی ال او دائم مورد اعتراض فعالین کارگری چه در داخل و چه در خارج ایران برای به رسمیت شناختن ارگان سرکوب رژیم بوده است. برای معاملات خودشان لازم دارند جمهوری اسلامی را داشته باشند و به رسمیت بشناسند و نمی توانند ارگانهای "کارگری"اش را با این زمختی قبول کنند. باید جرح و تعدیل های در آنها داده می شد. با همه اینها تازه بنابر خبر روزنامه شرق، ۱۵ دسامبر، رژیم می گوید که برای تقبل این قطعنامه ها باید زمینه آن آماده باشد و فعلا درخواست وقت بیشتری کرده اند.

(۲) قطعنامه کومه له نمی تواند منظور تشکل های دست ساز رژیم باشد، حتی با مغلطه انشائی که مالا مال در این قطعنامه بچشم می خورد. برای مثال می گوید: "... که برخی از انجمن های صنفی و سندیکاها را که زیر نظر خانه کارگر رژیم ساخته شده اند را بعنوان تشکل کارگری هم به مراجع بین المللی و هم به کارگران بقبولاند." اما درست بعد از آن می گوید: "رژیم جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران در تلاشند تا تحت عنوان تشکل مستقل کارگر، تشکل هایی را که در سازش و همکاری با طبقه سرمایه دار و کارفرمایان مطالبات کارگران را دنبال کند تشکیل بدهند." و یا چند پاراگراف پائین تر می گوید: "... با اتکا به رفرمیسم درون جنبش کارگری که تا دیروز شرکت در شوراها و اسلامی را موعظه می کردند در تلاش است تا تشکل هایی با ساختار بوروکراتیک که در سازش با سرمایه داران و دولت... بنا بر این منظور تشکلی نیست که دست ساز و ارگان سرکوب رژیم است، بلکه تشکل رفرمیستی درون جنبش کارگری که هدفش سازش بین کارگران و سرمایه داران است، را مد نظر دارد. اگر کسی دچار اشتباه بشود، این مغلطه انشائی

قطعنامه است که می تواند غلط انداز باشد.

(۳) اگر کسی واقعا بخواهد منطق تئوری ها و تحلیل های پشت قطعنامه کومه له و تحلیل های این تیپپی را دریابد، حتما باید گزارش سال ۱۹۹۵ بانک جهانی در کتاب "کارگران در دنیای ادغام شده" (Workers in an Integrating World) بخصوص فصل ۳ بخش ۱۲ را مطالعه کند. در فرصتی دیگر باید به این کتاب پرداخت، اما جوهر بخش ۱۲ این کتاب می گوید "اتحادیه های کارگری آزاد" (یعنی غیرسیاسی) سنگ بنای موفقیت اقتصادی است. (توجه داشته باشید موفقیت اقتصادی برای سرمایه منظور است!) چون بعنوان نماینده کارگران بر سر دستمزد با شرکت ها چانه می زند و در نتیجه همین تشکل ها کارگران را به تولید بیشتر ترغیب می کنند. می گوید دولت هایی که به دلایل سیاسی آزادی را از اتحادیه های کارگری سلب می کنند، مکانیزم های لازم برای میانجیگری بین کارگر و کارفرما (شرکت) را نیز سلب می کنند و در نتیجه تشکل کارگری ارگان سرکوب دولت می شود. (این حرف درستی است. اما ترند تازه که کومه له هم به آن پیوسته است، ایران جمهوری اسلامی را هم در این چارچوب می گنجانند. بیخود نیست که تئوریزه کنندگان این تز به مدفن شدن اسلام سیاسی می رسیدند.) به تأثیرات مثبت و تأثیرات منفی وجود این نوع تشکل ها می پردازد. تأثیر اصلی مثبت آن را "بارآوری تولید" می داند. تأثیر منفی آن را نیز "به انحصار گرفتن تعیین دستمزها" و "مخالفت با تغییر (اصلاحات)" نام می برد. (خواننده توجه کند که دیگر اینجا تشکل دارد "سیاسی" می شود.) متأسفانه نوشتن درباره این بخش از کتاب خود بسیار فراتر از نوشته فعلی می رود. اما خود این بخش به تناقضات این تئوری می پردازد که نویسندگان قطعنامه کومه له بنظر نمی آید آن بخش را مرور کرده باشند. *

رادیو اترناسیونال

۴۱ متر ردیف ۷۴۹۰ کیلوهرتز

هر شب ساعت ۹ به وقت تهران

مبارزات کارگری و کارگران کمونیست

مصاحبه با آرش سمیعی کادر حزب در تهران

شهلا دانشفر: آیا می‌توانید یک تصویر اولیه از اعتراضات کارگری در ایران بدهید؟

آرش سمیعی: اعتراضات کارگری در حال حاضر در سطوح مختلف و در بخش‌های مختلف در جریان است. منظورم از سطوح مختلف اینست که کارگران با توجه به اینکه در بخش دولتی کار میکنند و یا خصوصی، در استخدام دائم قرار دارند و یا موقت، در موقعیت‌های متفاوتی از مبارزه و تلاش روزمره برای زندگی و دفاع از معیشت خود قرار دارند. تازه در بخش‌های مختلف همین تقسیم‌بندی‌ها نیز وضعیت آنان تفاوت دارد. برای مثال در صنعت نفت و صنعت خودرو سازی با صنایع دیگری مثل نساجی‌ها و کارخانجات تحت پوشش بنیاد جانبازان و غیره وضع کارگران متفاوت است. صنعت نفت ایران و خودرو سازی هنوز در موقعیت ورشکستگی قرار ندارند و لذا کارگران شاغل در این بخش‌ها نیز مبارزات خود را راحت‌تر به پیش می‌برند و موقعیت نسبتاً موفق‌تری دارند. برعکس در صنایعی که در حال ورشکستگی قرار دارند شرایط فرق دارد. اینجا دیگر در سطوحی مبارزه و اعتراض برای کارگر حکم مرگ و زندگی را دارد. در کارخانه‌ای که ورشکست شده، اگر کارخانه دولتی باشد با توجه به شرایط سیاسی جامعه و اینکه کارگران تا چه میزانی متشکل هستند، چه خواسته‌هایی مطرح میکنند و چقدر اعتراض خود را به بیرون از کارخانه میکشند و از کارخانجات دیگر حمایت می‌خواهند و مورد حمایت قرار می‌گیرند، عکس‌العمل دولت متفاوت است. بطور مثال در صنعت نفت از سالها قبل دولت سیاست خصوصی سازی را اعلام کرد و شروع به تکه پاره کرده کارگران در قالب شرکتهای مختلف خصوصی کرد و اگر در جایی این کار صورت نگرفته بخاطر اینست که نتوانسته است در آنجا این

سیاست را به پیش برد. اما این سیاست در سطح وسیع در نفت به اجرا گذاشته شده است، زیرا سیاست دولت در صنعت نفت این بوده که سطح متفاوت زندگی کارگران نفت را که نسبت به سایر بخش‌های کارگری از وضعیت بهتری برخوردار بوده‌اند را مورد یورش قرار دهد و به سطح نازلتری برساند و تاکنون هم توانسته است درصد بالایی از پرسنل ثابت دولتی را که از حقوق و مزایای خاص شرکت نفت بهره‌مند بوده‌اند را اخراج و به اصطلاح شرکتی بکند. مثلاً پتروشیمی بندر امام (ایران ژاپن سابق) از قدیمی‌ترین مجتمع‌های هسته‌ای پرسنل آن در قالب بیست و سه شرکت خصوصی مشغول بکار هستند و عمدتاً بصورت قراردادی به کار گرفته شده است. به این صورت که آنها را قراردادی و حتی با قراردادهای سفید امضاء شده ۹۰ روزه استخدام میکنند تا هر وقت که خواستند از کار بیکارشان کنند و از هیچگونه حق و حقوقی نیز برخوردار نیستند. با توجه به همه اینها اعتراضات کارگری در همه بخش‌های کارگری یکسان نیست و ویژگی‌های خود را دارد.

شهلا دانشفر: این اعتراضات عمدتاً حول چه مسائلی انجام می‌گیرد؟

آرش سمیعی: همانطور که در سؤال قبلی به آن اشاره کردم، با توجه به اینکه کارگران در چه شرایطی قرار گرفته باشند، مسایل پیش روی آن‌ها چه باشد، موضوع اعتراضاتشان نیز تفاوت میکند. از مبارزه برای طبقه بندی مشاغل گرفته تا مبارزه برای دریافت حقوقهای معوقه، از حمایت از مبارزه کارگران بخش‌های دیگر گرفته تا مبارزه برای افزایش حقوقها و دهها مورد دیگر مسایلی است که حول آن اعتراض برپا میشود. با توجه به بیکارسازیهای وسیع و با توجه به اینکه عدم پرداخت حقوق‌ها به یک پدیده وسیعی تبدیل شده بخش

مهمی از اعتراضات کارگری حول این مسایل و برای خواست پرداخت فوری دستمزدهای پرداخت نشده و علیه اخراجها انجام می‌گیرد. نکته اینست که مبارزات کارگران هر روزه و وسیع است.

شهلا دانشفر: این اعتراضات همانطور که گفتید هر روزه و گسترده است. سؤال من اینست که به نظر شما چگونه میتوان این مبارزات را سازمان و به هم پیوند داد؟

آرش سمیعی: سازمان دادن اعتراضات کارگری یعنی متشکل نمودن رهبران عملی مبارزات کارگران و متشکل نمودن رهبران عملی کارگران یعنی متحد کردن آنها در حزب کمونیست کارگری ایران. این اولین قدم است. از این رو کارگران کمونیست و فعالین حزبی نقش مهم و تعیین کننده‌ای دارند. عنصری که میتواند رهبران عملی کارگری را وادار از مبارزه همدیگر با خبر شوند، از همدیگر حمایت کنند، یک فعال حزبی است. این کارگران کمونیست و به طریق اولی فعالین حزبی هستند که متحد کردن کارگران را و بهم گره زدن اعتراضات کارگری را امر فوری خود میدانند و برای آن تلاش میکنند. مبارزه کارگر اساساً و بویژه در کشوری مثل ایران که طی دوره‌ها تحت سرکوب شدیدی قرار داشته و رهبران کارگری و فعالین کمونیست زیر فشار این سرکوب قرار داشته‌اند، پراکنده و خود بخودی است و این معضل امروز جنبش کارگری است. در ۹۹ درصد از اعتراضات کارگران، کارگر حتی از کارخانه و یا کارخانه بغل دستی و دیوار به دیوار خود اطلاع ندارد و از همین رو این مبارزات تنها و منفرد باقی می‌ماند. چرا که رهبران عملی بطور خود بخودی به متشکل کردن و حمایت از همدیگر معتقد نمی‌گردند. این نقش کارگر کمونیست و فعال حزبی است که باید این سطح از اتحاد و همبستگی را در

میان کارگران و مبارزاتشان بوجود آورد. بنابراین می‌خواهم بگویم حلقه اصلی برای متشکل کردن اعتراضات پراکنده، رهبران عملی کارگری و کارگران کمونیست هستند. حلقه اصلی حزب کمونیست کارگری ایران است. این دست فعالین حزب را میبوسد که در این جهت و برای بهم بافتن اعتراضات کارگران در بخش‌های مختلف، حمایت این اعتراضات از یکدیگر و دامن زدن به جنبش وسیع مجمع عمومی بعنوان ظرف اعتراض و همبستگی کارگری تلاش کنند.

شهلا دانشفر: به مجامع عمومی کارگری اشاره کردید؟ در مورد نقش مجامع عمومی کارگری در متحد کردن و متشکل کردن مبارزات کارگری بیشتر صحبت کنید؟

آرش سمیعی: نقش و جایگاه مجامع عمومی کارگری در اعتراضات کارگری بسیار مهم و در حقیقت پایه اصلی هر اعتراض است. امروز مجامع عمومی به یک عرف اجتماعی کارگر در ایران تبدیل شده است. البته با توجه به میزان قابلیت سیاسی رهبران عملی متفاوت است و این قابلیت کیفیت و کمیت مجامع عمومی را مشخص میکند. در یکسال گذشته میتوان گفت که صدها مجمع عمومی برگزار شده است. از نوع مجامع عمومی‌ای که فرضاً سی و سه درصد از کارگران را دربرگرفته است تا مجامع عمومی‌ای که مداوم و پیگیر و نسبتاً با حضور اکثریت کارگران واحد برگزار شده، نظیر آنچه که در پتروشیمی اراک دیدیم. هر سه شبه مجمع عمومی تشکیل میدادند و خواسته‌هایشان را پیگیری میکردند. پس میبینیم که در اینجا نیز نقش رهبران عملی و فعالین کارگری متفاوت عمل میکنند. در هر حال مجامع عمومی کارگری ستون فقرات و ظرف اصلی اعتراضات کارگری است.

شهلا دانشفر: چگونه میتوان مجامع عمومی کارگری را که امروز به وسعت و هر روز تشکیل میشود و بقول شما ظرف اصلی اعتراضات کارگری است به مجامع عمومی منظم کارگری تبدیل کرد؟ چگونه میتوان به یک جنبش وسیع مجامع عمومی منظم کارگری دامن زد؟

آرش سمیعی: در پاسخ به این سوال بازم تاکید میکنم که نقش اصلی را فعالین حزبی و کارگران کمونیست دارند. این کارگران کمونیست و فعالین حزبی هستند که با اتکاء به همین عرف و عادت و با اتکاء به تشکیل هر روزه مجامع عمومی کارگری در کارخانجات بکوشند که تشکیل آنرا شکلی منظم و تعیین شده بدهند. آنرا به محلی برای تصمیم گیری کارگران، تصویب قطعنامه و روشن شدن خواستههای کارگران برای مبارزاتشان و برای بوجود آوردن اتحاد کارگری با کارگران دیگر کارخانجات تبدیل کنند. فعالین حزبی باید بکوشند که از طریق هدایت رهبران کارگری در یک کارخانه و پیش کشیدن ضرورت جمع شدن کارگر و تشکیل مجمع عمومی و ضرورت انجام منظم این کار، مجامع عمومی کارگری را از شکلی خودبخودی به شکلی آگاهانه و منظم تبدیل کنند.

اعمال قدرت از طریق مجامع عمومی کارگری نیز باز کار رهبر عملی کارگری است. اوست که باید به درک سیاسی حداقلی رسیده باشد و رساندن او به این درک کار فعال حزبی و کار ماست. ما در دو سه سال گذشته شاهد فعالیت های چشمگیری در زمینه تشکیل مجامع عمومی کارگری بودیم. اینکه چه تعداد کارگر به مجمع عمومی کارگری می آیند، خود نشان دهنده قدرت بسیج رهبران کارگری است. همچنین بستگی به موضوعی دارد که مجمع عمومی حول آن فراخوان داده میشود و یا اینکه تا چه حد حول آن کار تبلیغی و توضیحی انجام گرفته است. اینها هم بر کیفیت مجمع عمومی و قدرت و توان آن تاثیر میگذارد. تداوم تشکیل مجامع عمومی یعنی اینکه کارگر روی خواست خود پیگیرانه پای میفشارد و نمیخواهد عقب بنشیند و این کار جز با دخالت رهبران عملی آگاه و مرتبط با آژیتاتور کمونیست عملی نیست. خلاصه کلام اینست که برای دستیابی به یک جنبش وسیع مجامع عمومی دخالت فعالین

کمونیست برای متشکل کردن رهبران عملی کارگری الزامی است.

شهلا دانشفر: به غیر از مساله تشکل، مسایل گری دیگر در اعتراضات کارگری کدامند؟

آرش سمیعی: مسایل گری در اعتراضات کارگری زیاد و متنوع است. همانطور که در جواب سوالات بالا نیز به آن اشاره کردم با توجه به سطوح مختلف و گسترده اعتراضات گرهگاهها هم زیاد است. ولی عمده مسایل گری در اعتراضات کارگری متشکل نبودن کارگران، پراکنده بودن اعتراضات و عدم تداوم این مبارزات است. وضعیت سخت معیشت و بیکار سازی و ناامنی شغلی نیز بر این مشکلات افزوده است.

شهلا دانشفر: در مورد مسایل و معضلات مراکز بزرگ و متمرکز کارگری چه میگویید و به چه جنبه هایی از آن میتوان اشاره کنید؟

آرش سمیعی: مراکز متمرکز و مهم کارگران در ایران صنایع نفت و پتروشیمی و خودروسازی های هستند. در صنایع نفت و پتروشیمی رژیم آن انسجام کارگری سابق را بهم زده است. هدف اصلی رژیم بالا بردن نرخ سود در این رشته ها و به تبع آن یورش به سطح معیشت کارگران بوده است و میباید. سطح معیشت کارگران صنعت نفت نسبت به سایر بخش های کارگری قبل از انقلاب متفاوت و بالا بوده و میباید. انسجام و اتحاد کارگران در این بخش ها به دلیل سوابق مبارزاتی شان در دوران رژیم سابق و بویژه در انقلاب ۵۷ غیر قابل انکار بوده و اهمیت آن برای رژیم جمهوری اسلامی کاملاً روشن است. رژیم بعد از تثبیت خود اقدام به از هم پاشیدن سیاسی و صنفی صفوف کارگران نفت که به حق رهبر سر سخت انقلاب بوده اند زد. در این راستا و تحت عنوان اعمال سیاست خصوصی سازی ها هم به انسجام کارگران و هم به سطح معیشتشان در این بخش یورش برد. بنابراین در بخش صنایع نفت معضل خصوصی سازی یعنی شرکتی شدن و به تبع آن کاهش کارگران استخدام دولتی با حقوق و مزایای متفاوت و زیاد شدن کارگران قراردادی که خطر اخراج دائمی آنها را تهدید میکنند بزرگترین معضل است. همین وضعیت باعث

میشود که امر تشکل یابی در این بخش به کندی پیش برود و از ادامه کاری پایینی برخوردار باشد. در صنایع خودروسازی بدلیل تکنولوژی بالای تولید که اساساً بعد از انقلاب ۵۷ گسترش یافته است، شدت بهره کشی و استثمار کارگران فوق العاده است. در این بخش نیز کارگران با اضافه کاری اجباری از همان بدو استخدام روبرو هستند. این وضعیت باعث شده است که در دو سال گذشته شاهد خودکشی و مرگ و میر ناشی از شدت استثمار و بهره کشی باشیم. که نمونه های آنرا میتوان در کارخانه ایران خودرو دید که ظرف یکسال چندین کارگر جان خود را در این کارخانه از دست دادند. خصوصی سازی ها در این بخش نیز در جریان بوده است. این کار از سه سال قبل شروع و کاهش نرخ سود در صنایع خودروسازی باعث شده که چماق تهدید به تعطیلی و اخراج بالای سر کارگران قرار گیرد. مدیران در بخش های مختلف این صنایع با طرح اینکه صنعت خودرو دیگر قادر به حفظ سودآوری سابق نبوده و باید فکری برای آن کرد کارگران را به کار و تولید بیشتر فراخوانده و در مقابل درخواستهای آنها مقاومت کرده و مینمایند.

شهلا دانشفر: شما در سوالات قبل بر روی نقش کارگران کمونیست و فعالین کارگری تاکید داشتید میتوانیید بر روی این مساله و جایگاه این کارگران در مبارزات جاری بیشتر صحبت کنید؟

آرش سمیعی: در هر شرایطی و در سطوح مختلف رهبران عملی کارگری در محیط های کار بر روی مسایل متعددی کار میکنند. این رهبران خود موضوع کار فعالین کمونیست حزبی هستند. بنابراین در این مراکز نیز متحد کردن و متشکل نمودن رهبران عملی کارگری، هدایت آنان برای طرح مطالبات کارگری، تلاش برای متحقق نمودن این مطالبات در اولویت کار فعالین حزب کمونیست کارگری است. مثلاً به همین حمایت ها و پیام های همبستگی ها نگاه کنید. کارگران کمونیست در پیوند دادن مبارزات کارگران در بخش های مختلف مثلاً حمایت کارگران ایران خودرو از کارگران آزاد شده سقز و دادگاهی کردن مجدد آنها، کارگران پتروشیمی از کارگران ایران خودرو و غیره و غیره و بهم پیوند دادن

اعتراضات کارگران و ایجاد همبستگی، در انعکاس اعتراضات کارگری در عرصه اجتماعی و رساندن صدای اعتراض و خواستههای کارگران در سطح جامعه و بین المللی و غیره و غیره نقش مهم و تعیین کننده ای دارد. بویژه این مسیری است که این کارگران خود بعنوان سخنگویان اعتراضات کارگران به شخصیت های شناخته شده و محبوب اجتماعی تبدیل میشوند.

شهلا دانشفر: معضلات و مسایل گری در میان کارگران کمونیست و رهبران کارگری کدامند؟

آرش سمیعی: کارگر کمونیست به آن معنی که در تفکر کمونیسم کارگری داریم هیچ معضلی ندارد. مهم برای ما و رهبران کارگری اینست که کارگر را به معنی حزبی کلمه کمونیست و در ظرف واقعی خود یعنی حزب قرار دهیم. به نظر من باز این فعالین حزبی هستند که به رهبران کارگری متصل و کار سازماندهی آنان را به انجام میرسانند.

شهلا دانشفر: بحث ابراز وجود اجتماعی کارگران مشخصاً چه جایگاهی در فعالیت شما داشت و فکر میکنید تحقق این امر تا چه حد میتواند به معضلات و برون رفت جنبش کارگری از وضع کنونی پاسخ دهد؟

آرش سمیعی: به نظر من مبارزه کارگری یک مبارزه علنی است. رهبران عملی کارگری انسانهایی با هویت اجتماعی هستند. در هر کارگاه و کارخانه ای حضور علنی دارند. اینکه این کارگر توسط آژیتاتور و فعال حزبی هدایت میگردد، اینکه این فعال حزبی این کارگر کمونیست را به رهبر بادرایت و فکور تبدیل میکنند و به قالب اجتماعی بالاتری ارتقاء میدهد، آن حلقه اصلی است که بحث ابراز وجود اجتماعی کارگران کمونیست به آن پاسخ داده است. قطعاً در صورت درک کامل و کاربست این اصل که کارگران کمونیست و رهبران کارگری باید خود را در قد و قواره و اندازه رهبر جامعه چه در محل کار و چه در محل زیست بدانند، کار فعالین حزبی است. قطعاً برای تغییر دادن سطح کیفی و کمی جنبش کارگری به حضور اجتماعی رهبران کارگری و کارگران کمونیست نیاز هست و یک شرط مهم

پراکندگی اعتراضات کارگری، معضل مهم جنبش کارگری

مصاحبه با خسرو ساعی کادر حزب و از فعالین کارگری در تهران

قبل از اینکه به چگونگی و اشکال بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگری بپردازم، باید اذعان کرد که نفس همین مساله بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگری به خودی خود یکی از اساسی ترین و در واقع مهمترین معضل جنبش کارگری در ایران است. در ایران این مساله پاشنه آشیل نه تنها جنبش کارگری، بلکه دیگر جنبش های اجتماعی نیز هست. من فکر میکنم که یکبار دیگر، و گسترده تر و عمیق تر از همیشه، باید به این مساله پرداخت و استنتاج عینی و واقعی از آن به دست داد. قطعاً به تبع این استنتاج و جلب توجه رهبران و فعالین کارگری به آن، جنبش کارگری در بروز اجتماعیش نموده های عینی و قابل دسترس خود را در عرصه بروز اشکال موثر بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگری عینیت خواهد بخشید. باید یادآوری کنم که این نگرش به معنای بروز خود بخودی اشکال موثر بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگری نیست.

واقعیت اینست که مقوله معضلات و چگونگی بروز اجتماعی مبارزات کارگران و در این مورد معین (بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگری)

اشکالی صورت میگیرد؟

خسرو ساعی: علی العموم این اعتراضات بسته به سابقه مبارزاتی بخش های مختلف کارگری، درجه هجوم رژیم به زندگی کارگران، میزان اهمیت بخش های مختلف تولیدی برای رژیم، (رژیم بسته به اهمیت مراکز تولیدی سیاستهای سرکوب و ایجاد جو پلیسی را در آنها تعیین میکند) و فاکتورهایی از این دست شکل میگیرد. وجه رایج این اعتراضات شامل طومار نویسی، تحصن در محوطه داخلی مراکز تولیدی و همچنین در مقابل دفاتر اداری آنها، تحصن در مقابل ادارات کار و سایر مراکز دولتی، برخی مواقع بستن جاده ها و یا راه ندادن مدیران به داخل کارخانه ها، اعتصابات کوتاه مدت و گاهی یک هفته ای و بیشتر، راهپیمایی و ... می باشد.

شهلا دانشفر: به نظر شما در چه اشکالی میتوان اعتراض در بخش های مختلف کارگری را بهم پیوند داد و به همبستگی کارگری شکل داد؟

خسرو ساعی: باتوجه به اهمیت حیاتی این سوال برای طبقه کارگر، اجازه میخوام روی این آن مکث بیشتری کنم.

همچنان حول مسائل مربوط به بیکارسازیها، عدم پرداخت بموقع دستمزدها، شرایط نا امن محیطهای کار و مسائلی از این قبیل دور میزنند. به عبارت دیگر محور اعتراضات کمافی السابق است. اما چیزی که امروزه این اعتراضات را دارای اهمیت ویژه میکند، همانطور که گفتم در عرصه داخلی شکست سیاست اربعاب رژیم توسط همین اعتراضات است.

شهلا دانشفر: آخرین حرکات اعتراضی چشمگیر در میان کارگران کدامند؟

خسرو ساعی: امسال چشمگیرترین اعتراضات و تحرکات کارگری، مسائل مربوط به اول مه و به دنبال آن اعتراضات معلمان و بویژه پرستاران بود. معمولاً عمده اعتراضات کارگری در اواخر نیمه اول سال شروع میشود و ما تا اینجا شاهد اعتراض و تحصن وسیع کارگران نساجی سنندج و اخیراً راهپیمایی ۸ کیلومتری کارگران نیشکر در خوزستان بودیم. من فکر میکنم از این پس ما تا آخر سال شاهد اعتراضات وسیع کارگری خواهیم بود.

شهلا دانشفر: این اعتراضات در چه

شهلا دانشفر: اوضاع جامعه ملتهب است، اعتراضات روز به روز بیشتر میشوند، مسائل محوری در اعتراضات کارگران امروز کدامند؟

خسرو ساعی: اینکه اوضاع جامعه ملتهب است بحثی نیست. باید اذعان کرد که اوضاع جامعه طی سالهای گذشته همیشه ملتهب بوده اما مساله ای که امروزه اهمیت این التهاب را بیش از پیش میکند از يك سو موقعیت متزلزل تر جمهوری اسلامی در عرصه های داخلی و بین المللی و از سوی دیگر علیرغم تلاش جمهوری اسلامی برای ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه، تداوم اعتراضات مردمی در عرصه های مختلف است. رژیم انتظار داشت با ایجاد يك حکومت نظامی اعلام نشده در خیابانها اعتراضات مردم را مهار کرده و نقطه پایانی به آنها بگذارد یا حتی الامکان آنها را به حداقل قابل قبولی برساند. اما چنین نشد. اعتراضات کارگری و اهمیت آنها را نیز باید در این راستا ارزیابی کرد. با توجه به حمله سیستماتیک جمهوری اسلامی به زندگی و سطح معیشت طبقه کارگر جهت برون رفت از بحران عمیق اقتصادی و تضمین سودآوری سرمایه، اعتراضات کارگری

قطعهنامه ها و مصوبات تبدیل به رهنمودهای عملی برای فعالین حزبی در داخل کشور خواهد شد. حزب در همین رابطه باید در جزئیات بیشتری به مسائل جنبش کارگری بپردازد و به مشکلات پیش روی آن پاسخ دهد. از نظر تشکیلاتی و به معنی اخض کلمه حزب باید تشکل فعالین و رهبران عملی کارگری برای هدایت جنبش کمونیسم کارگری باشد. تحقق این امر بیش از پیش دست رهبران حزب کمونیست کارگری را میبوسد. *

خباز نمونه دیگر آن است.

شهلا دانشفر: به عنوان آخرین سؤال فکر میکنید اساساً امروز مبرمترین مسائلی که حزب باید در عرصه جنبش کارگری به آنها پاسخ دهد کدامند؟

آرش سمیعی: به نظر من بعد از ترك دیدگاه راست يك تغییر ریل را در حزب شاهد هستیم. از این به بعد دیگر قطعهنامه های کنگره ۴ و ۵ در خصوص سازماندهی کارگران و توجه به عرصه اصلی مبارزه اجتماعی یعنی طبقه کارگر بر روی زمین نخواهند ماند و این

یا کارخانه مشخصی اشاره کنم. ما هنوز اول کار قرار داریم. ولی مثال کارگران آزاد شده اول مه سقز و یا رهبران عملی در پتروشیمی اراک نمونه هایی از همین حرکت بودند. در این مبارزات انسانهایی با هویت مشخص و حاضر به جلو آمدن و رژیم به هیچوجه قادر نیست آنها را حذف و یا دستگیر کند. این رهبران کارگری هدایت يك عرصه از مبارزه اجتماعی را بطور مستمر انجام دادند و الگوی فوق العاده عالی را به جنبش کارگری در دوره جدید نشان دادند. محمود صالحی در سقز و مبارزه کارگران

برون رفت جنبش کارگری از وضع کنونی تحقق بخشیدن این مساله و ابزار وجود اجتماعی کارگران کمونیست و چپ و تبدیل آنان به رهبران شناخته شده در سطح جامعه است.

شهلا دانشفر: تجربه خودتان در همین مدت از کاربست این مساله و فعالیت در عرصه اجتماعی چیست؟

آرش سمیعی: به شخصه نمیتوانم به موارد معینی طی این پروسه در کارگاه و

جدا از فضای کلی سیاسی اجتماعی حاکم بر ایران نیست. جنبش دانشجویی، جنبش زنان و جوانان و جنبش سرنگون طلبی نیز در کلیت خود دچار همان معضلاتی است که ما در جنبش کارگری شاهد آن هستیم. یعنی عدم بهم پیوستگی اعتراضات و به تبع آن عدم تعیین بخشی به اشکال موثر و کارساز آن. باید توجه داشت که بخش های مختلف کارگری در مراکز مختلف تولیدی هر کدام بطور جداگانه و در اکثر قریب به اتفاق آنها، سر یک مساله مشترک مثل تعویق پرداخت دستمزدها، بیکارسازیها و ... حتی در یک رشته معین معترض بوده اند. اما به ندرت ما شاهد بهم پیوستگی آنها بوده ایم. (در صنعت پتروشیمی ما تا حدودی شاهد بهم پیوستگی اعتراضات بودیم). بیکارسازیها و عدم پرداخت به موقع دستمزدها و ساقط کردن زندگی کارگران در یک رشته معین مثل صنایع نساجی و ... در یک سطح سراسری باندازه کافی نیاز به بهم پیوستگی اعتراضات را توضیح میدهد. زمانی اشکال مختلف بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگری (صرف نظر از نیاز حیاتی طبقه کارگر به آن) نمود عینی و عملی پیدا خواهد کرد که ما بتوانیم جواب روشنی به خاستگاه وضعیتی که ذکر آن رفت بدهیم و همزمان این مقوله را در یک بعد نظری و اجتماعی پشت سر بگذاریم.

در بنیادی ترین سطح، عدم بهم پیوستگی و سازمانیابی جنبش های مختلف اجتماعی در ایران متأثر از اقتصاد سرمایه داری عقب مانده ایست که انباشت و سودآوری آن تماماً متکی به کار ارزان و کارگر خاموش است و به همین دلیل نیز نیاز به سرکوب و خفقان یکی از ارکان اصلی آن را تشکیل میدهد. شاید گفته شود که امروز وضعیت به گونه دیگریست و ما در آستانه یک انقلاب قرار داریم، باین معنی که در شرایط حساس کنونی این مباحث ضرورتی ندارد. اما این نگرش نه تنها منکر این تبیین نیست بلکه فراتر از مساله نیاز جامعه به انقلاب، از یک سو اشاره ایست به ضرورتها و مکانیسم های انقلاب (اساساً بهم پیوستن اعتراضات مختلف به یکدیگر اولین گام شروع هر انقلابیست) و از سوی دیگر در صدد است با نگاهی گذرا به این مساله در

ایران، سنتهای مبارزاتی را که این سرکوب و خفقان ایجاد کرده است، توضیح دهد و به آنها تعرض نماید. این کار را رفیق منصور حکمت با نگاه تیز بین خود به شکل کاملاً فرموله شده و عینی در سطح یک تبیین عمیق مارکسیستی انجام داده است. با این وجود هنوز سنتهای مبارزاتی که جو سرکوب و خفقان به طبقه کارگر و علی العموم به جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران تحمیل کرده است، همچنان سایه خود را بر بالای سر این جنبش ها حفظ نموده اند. هر چند که جنبش کمونیسم کارگری این سنتها را به درجاتی عقب رانده و امروزه تا حدودی شاهد تحرکاتی در میان رهبران و فعالین کارگری جهت بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگری هستیم. با این حال این مساله تا تبدیل شدن به یک سنت مبارزاتی در میان بخش های مختلف طبقه کارگر فاصله نسبتاً زیادی دارد. مخفی کاری، مرتبط نکردن و نشدن رهبران و فعالین کارگری به همدیگر به بهانه حفظ امنیت، حرکت در چهارچوب های تشکیلات گریزی به بهانه ضربه خوردن، عدم صراحت در طرح خواسته های رادیکالتر، ترس از مرتبط کردن آنها به احزاب توسط رژیم و نهایتاً خود سانسوری که همگی سنتهای تحمیل شده توسط بورژوازی به طبقه کارگر میباشند مواعی هستند که مانع بهم پیوستگی اعتراضات بخش های مختلف کارگری میشوند. فعالین و رهبران کارگری که هنوز با این مشخصه ها قدم به عرصه مبارزات کارگری میگذارند فراموش میکنند که دوران اعدامهای وحشیانه دهها هزار نفری، در نتیجه پیشروی جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی مردم و عقب راندن رژیم توسط این جنبش ها، به پایان رسیده است و امروزه جمهوری اسلامی در وضعیتی قرار دارد که قادر نیست به یکباره بدون آنکه سرنگون شود طی یک دوره یکی دو ماهه حتی هزار نفر را فقط دستگیر کند. جنبش کارگری باید برای همیشه به سنتهای مبارزاتی تحمیل شده توسط بورژوازی خاتمه دهد. تنها در اینصورت است که اشکال موثر و قابل دسترس بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگری، نمود عینی و عملی پیدا خواهد کرد. این امر مستلزم نقد و تعرض نظری دوباره و چند باره به این

سنتها توسط جنبش کمونیسم کارگریست. از سوی دیگر فعالین جنبش کمونیسم کارگری باید بیش از همیشه آستین ها را بالا بزنند و هر جا که حضور دارند و در متن هر اعتراضی که قرار میگیرند بایستی مساله جلب حمایت و بهم پیوستن اعتراضات را بطور ویژه ای برجسته نمایند و خود به مکانیزم این تحرك تبدیل شوند.

اما این نگرش به سوال شما در واقع یک سوی (پایه بسیار مبرم و اساسی) نگاه به مساله اشکال بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگریست. به نظر من سوی دیگر بحث، وضعیت موجود و وجود اعتراضات مختلف کارگریست که فی الحال در جریان است که اشاره کوتاهی نیز به این بعد مساله میکنم. باید اذعان کرد که امروزه دیگر تعرض طبقه کارگر به رژیم و کلیت نظام سرمایه داری در ایران کاملاً علنی شده است و کارگران ابایی از آشکار کردن مطالبات و خواسته های خود ندارند. حالا چرا باید از حمایت علنی و پیوند دادن اعتراضات مختلف کارگری با هم ابا داشته باشند. در شرایط فعلی اشکال بهم پیوستگی اعتراضات کارگری میتواند تابعی از سطح اعتراضات و دامنه آن، وجود اعتراض در یک رشته معین تولیدی در کارخانه های مختلف این رشته، محور و مطالبات اعتراضات و مهمتر از همه وجود رهبران و فعالین کارگری علنی باشد. وجود رهبران و فعالین کارگری علنی میتواند آن امکان فی الحال موجودی باشد که پتانسیل آن کم و بیش در اعتراضات فی الحال موجود کارگری نهفته است و امروزه رژیم حداقل در این سطح بطور واقعی قادر به قلع و قمع وحشیانه کارگران نمی باشد. به نظر من امروزه باید ضمن پرداختن جدی به قسمت اول صحبتی که کردم، بایستی فی الحال در اعتراضات جاری روی این وجه از بهم پیوستگی اعتراضات مختلف کارگری به یکدیگر انگشت گذاشت و آن را برجسته کرد.

شهلا دانشفور: یکی از قرارهای کنگره که در دفتر سیاسی به تصویب رسید، قرار مربوط به شوراها بود، نظر شما در مورد این قرار چیست؟
خسرو ساعی: به نظر من این قرار از دو جنبه حائز اهمیت فراوان است:

۱- ارائه دورنمایی از آلترناتیو جنبش کمونیسم کارگری برای اداره جامعه، در شرایطی که منفعت های اجتماعی حاضر در صحنه سیاسی کشور به لحاظ اوضاع سیاسی و اجتماعی موجود و پیشروی جنبش سرنگونی طلبی آخرین گامها را برای تعیین تکلیف نهایی با وضعیت حاکم بر ایران بر میدارند.

۲- وارد شدن به کشمکشهای فی الحال موجود در تعیین بخشی به تشکل های کارگری. من به قسمت دوم اهمیت این قرار میدردم. بحث و جدل در رابطه با تعیین بخشی به تشکل های کارگری مدتهاست که در داخل کشور به عرصه یکی از کشمکشهای اساسی میان گرایش های موجود در جنبش کارگری تبدیل شده است. اهمیت این قرار با توجه به تحرکات رژیم در جهت سروسامان دادن به خلا ناشی از اضمحلال خانه کارگر و درماندگی این ارگان سرکوب در کنترل اعتراضات کارگری بیش از پیش روشن میشود. در این راستا امروزه دیگر حتی بخش هایی از خود حاکمیت وانمود میکنند که مبلغ تشکلهای صنفی و سندیکایی شده اند. نگاهی زنده تر به مسائل جاری در جنبش کارگری در این راستا اهمیت تاریخی این قرار را بیش از پیش روشن میکند. زمانی که نماینده آی ال او با نمایندگان دولت و خانه کارگر بر سر فعال کردن فصل ششم قانون کار جمهوری اسلامی مذاکره داشتند، تحرکات اعتراضی نسبتاً وسیعی در میان کارگران به دلیل اینکه این نشست با حضور خانه کارگر برگزار گردید شروع شده بود. این تحرکات اعتراضی حول عدم مشروعیت خانه کارگر بعنوان نماینده کارگران و اعتراض به این نشست بود. نکته بسیار مهمی که در دل این اعتراضات مشاهده میشود، اصرار کارگران معترض بر انتخاب نمایندگان کارگری از طریق مجامع عمومیست.

باتوجه به این وضعیت و روند جاری در جنبش کارگری، که به شمه ای از آن اشاره شد، مادیت و ضرورت تاریخی این قرار بیش از پیش روشن میشود. طبقه کارگر ایران، پرچم کمونیست کارگری را بنا به ضرورت عینی حاکم بر شرایط اجتماعی خویش برافراشته خواهد کرد. زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران. *



محمد شکوهی

"سوانح کار" یا کشتار عمدی کارگران؟

بر اساس اخبار و گزارشات منتشره در رسانه های رژیم فقط در آذر ماه امسال نزدیک به بیست کارگر در اثر سوانح و حوادث کار در محیط های کارگری به دلیل نبود ایمنی شرایط کار جان باخته اند. یکی از این حوادث فجیع در پالایشگاه در دست احداث عسلویه بود. بنابر خبر تعداد ۱۰ تن از کارگران شاغل در این مجتمع صنعتی در طول دو هفته اول آذر ماه امسال جانباخته اند. از این تعداد ۷ نفر بر اثر نشت گازهای سمی در محیط کار و ۳ نفر در اثر سقوط در حین کار جان خود را از دست داده اند. مسئولین پالایشگاه دلیل این امر را حجم بالای کار و به دلیل "عدم رعایت شرایط ایمنی کار" در محل اعلام کرده اند.

روز ۲۲ آذر ماه رسانه های رژیم خبر از وقوع حادثه ای دیگر دادند. تعداد ۱۲ نفر از کارگران جوان یک کارخانه سنگ بری در شهرستان ملایر در استان همدان به علت وجود گرد و غبار های سمی مبتلا به بیماری سیلیکوز شناسایی شده اند. از این تعداد ۵ نفر جان باخته اند، ۴ نفر در آستانه مرگ بوده و بقیه معلول شده اند. بر اساس این خبر محیط کار این کارگران آغشته به گرد و غبار سیلیس ناشی از عدم رعایت بهداشت می باشد. این کارگران بین ۲۱ تا ۲۷ سال سن داشته اند. بنابر گزارشات تحقیقات پزشکان، مبتلایان به این بیماری به علت نبود امکانات و داروهای لازم برای مداوا و اینکه هیچگونه شانسی برای زنده ماندن ندارند، از بیمارستان مرخص شده اند. پزشکان می گویند در اثر این بیماری ریه فرد بیمار بطور کامل از بین رفته و بیمار میمیرد.

بنابر یک خبر دیگر چند تن از کارگران جوان کفاش در یک کارگاه کفاشی در نسیم شهر از توابع شهرستان رباط کریم به علت تماس با چسب کفاشی که سمی می باشد، فلج شده اند. مقامات رژیم در منطقه می گویند که تعداد کارگاههای کفاشی غیرمجاز که مشغول به کار می باشند بین ۴ تا ۵ هزار تا می باشد. بر اساس گزارش اداره کار در شهرستان رباط کریم جوانان زیر ۱۸ سال در بیش از ۹۰۰ کارگاه زیر ۱۰ نفر در مشاغل

سخت و زیان آوری چون ریخته گری و کفاشی و تولید مواد شیمیایی مشغول به کار می باشند.

و بالاخره خبر تاسفبار دیگر اینکه هوشنگ برفی کارگر کارخانه نساجی شاهی سنندج در استان کردستان در اثر آلوده بودن محیط کار به مواد سمی و شیمیایی دچار سرطان شده و دو هفته پیش جانباخته است.

بر طبق اخبار و گزارشات اداره سوانح کار وزارت رژیم هر ساله هزاران کارگر در محیطهای کار دچار سانحه شده و از این تعداد بین ۵ الی ۸ هزار نفر کشته، معلول و قطع عضو می شوند.

قربانی شدن کارگران در محیط های کار به دلیل نبود ایمنی محیط کار، نبود حداقل امکانات برای جلوگیری از وقوع حوادث در حین کار، بی تفاوتی دولت و کارفرمایان برای فراهم آوردن حداقل استانداردهای کار در واحدهای تولیدی، چیزی جز قتل عمد و کشتار کارگران نبوده و نیست. ظاهرا در قانون کار رژیم و در مصوبه های اداره کار و آئین نامه های کار ناظر در واحدهای تولیدی در صورت کلی به رعایت ایمنی شرایط کار شکسته و بسته اشاره شده ولی هیچ ضمانت و قانونی که ناظر بر اجرا و اهمیت بها دادن به این مسئله باشد، در ایران وجود ندارد. مقامات رژیم بشیرمانه و با وقاحت در پاسخ به این حوادث دلخراش که هر روزه از کارگران قربانی می گیرند، مسئله "عدم رعایت ایمنی کار توسط کارگران" را به پیش می کشند. این یکی دیگر واقعا بشیرمی و وقاحتی بیش نیست. سوال این است: کدام ایمنی؟ کدام امکانات جلوگیری از وقوع حادثه در حین کار؟ کدام قانون و مصوبه که دولت و کارفرمایان را ملزم به فراهم آوردن وسایل و شرایط ایمنی کار کرده باشد در ایران وجود دارد؟ اصلا تصور از ایمنی کار در فرهنگ تولید و کار و امنیت جانی کارگر در محیط کار چیست؟ چه کسی باید این امکانات را فراهم بیاورد؟ چه استانداردهایی باید داشته باشد؟ آیا تجهیزات پزشکی، بیمارستان، پزشکان متخصص، دوا و درمان اصلا جزو استانداردهای سازماندهی محیط های کار و صنایع تولیدی می باشد؟ هزینه

های تامین حداقل استانداردهای ایمنی شرایط کار را چه کسی باید متقبل بشود؟ آیا کسی خودش را در قبال تامین امنیت جانی کارگر در محیط کار مسئول می داند؟ آیا مگر خود حضرات در همین اخباری که به بیرون درز کرده اعتراف نمی کنند که امکان معالجه و دارو و تجهیزات لازم برای مداوای کارگران را ندارند؟ مگر نه این است که خود کارفرمایان و صاحبان صنایع و در راس آنها خود دولت به عنوان بزرگترین کارفرما نه فقط واقعی به این امر نمی دهد، بلکه خودش بشیرمانه کشتار کارگران را به دلیل "عدم رعایت ایمنی شرایط کار" توجیه می کند؟ مگر نه این است که دست کارفرمایان و دولت و صاحبان صنایع در تحمیل بدترین و مشقت بارتترین شرایط کاری برای کارگران در ایران و با استناد به قوانین موجود، باز گذاشته شده است؟ مگر نه این است که هزینه های ایمنی و استانداردهای جلوگیری از وقوع حوادث جزو هزینه های "غیر سودآور و غیر تولیدی" طبقه بندی شده است؟ مگر نه این است که دولت به عنوان بزرگترین کارفرما بدترین و غیر انسانی ترین وضعیت کاری را در واحدهای تولیدی تحت پوشش خود به کارگران تحمیل کرده است؟ دولت و کارفرمایان با استناد به همان قوانین ضدکارگری شان فراهم آوردن امکانات ایمنی در محیط کار را جزو "هزینه های اضافی" قلمداد کرده و در برابر خواستههای کارگران برای بهبود شرایط کار مقاومت کرده و کارگران را تهدید به اخراج می نمایند.

در این شکی نیست که رژیم جمهوری اسلامی مسئول این کشتار کارگران است با قوانین ضد کارگری اش و با وضعیت بد و مشقت بار شرایط کار در محیطهای کارگری. دولت و کارفرمایان کارخانه ها و واحدهای تولیدی را تبدیل به کشتارگاه کارگران کرده اند. تحمیل شدیدترین و بدترین نوع شرایط کاری در محیطهای کارگری، طولانی بودن ساعات کار، کوتاه بودن استراحت در فواصل کار، شدت و سرعت جریان تولید و نبود امکانات ایمنی کار، همه و همه از جمله عواملی هستند که در کنار مجموعه سیاستهای ضد کارگری رژیم

محیط های کارگری را برای کارگران ناامن کرده و از کارگران قربانی می گیرند.

تامین امنیت جانی کارگر جزو هزینه های اضافی است!

حضرات فراهم آوردن امکانات ایمنی کار و برخورداری کارگران از حداقل های پیش گیری از وقوع سوانح کار را "هزینه های اضافی" می نامند. برای این جانیان جان کارگر ارزش نداشته و ندارد. برای اینها کارگر هم دوره و مدت مصرفی دارد، دچار استهلاک می شود، و در محیط کار عین ماشینهای تولیدی به او نگریسته می شود. با این تفاوت که ارزش ماشین و تجهیزات و نگهداری شان برای سرمایه داران که به دنبال سود می باشند، مهم است تا تامین امنیت جانی کارگر. ماشین ها را نمی شود سریعاً تعمیر و یا جایگزین کرد. نیروی کار را می شود جایگزین کرد و با پرداخت دستمزدهای کم و تحمیل بدترین شرایط کاری عوض کرد. ماشینها گران هستند. باید خوب نگهداری شوند و مستهلاک نشوند. کارگر اگر دچار قطع عضو شد، اگر زیر ماشین و چرخ تولیدی گیر کرد و جانباخت، مهم نیست. به اندازه کافی نیروی کار ذخیره بیکاران وجود دارد که سریعاً می شود با همان شرایط به کارشان گرفت. کارگرانی که می میرند، نقص عضو می شوند، دیگر توانایی کار کردن و افزودن بر سود سرمایه و بارآوری کار را ندارند که هیچ، بلکه خرج های "اضافی" هم برای دولت و کارفرمایان به بار می آورند. ماشینها در مقایسه با نیروی کار انسانی ارجحترند. باید خوب سرویس داده شوند تا بیشتر و باز هم بیشتر کار نکنند. ماشین ها و

ابزاهای فنی تولید باید خوب نگهداری شوند. اما کارگر بیکار که حتی با دستمزدهای به مراتب کمتر و در شرایط بدتر کاری حاضر به کار باشند فراوان است! اگر کارگری دچار حادثه شد، باید بیرون برود. به درد تولید نمی خورد و "هزینه اضافی" هم برای کارفرما دارد. در نتیجه احتیاجی به تصویب مقررات و قوانین مربوط به فراهم آردن شرایط و امکانات ایمنی در محیط کار نیست و اگر هم باشد نباید اجرا شود. این یک نگرش عمومی سرمایه داران و دولت به کارگر و کل مبحث ایمنی کار می باشد. در قاموس این نگرش هر چیزی که برای سرمایه هزینه بردار باشد، جایگاهی ندارد. اینکه دستمزدهای کارگران را می پردازد، نه از سر خیرخواهی سرمایه، که از سر نیاز به نیروی کار برای راه انداختن چرخ تولید و سودآوری اش است، اگر نه هیچ سرمایه داری حاضر نیست به نیروی کاری که در تولید نقشی نداشته و به سرمایه و تولید نیفزوده، دستمزد بپردازد. این هم یک اجبار و نیاز سرمایه است. بقیه مسائل کارگری و کل مجموعه مطالبات و خواسته های کارگران از سرمایه داران و کارفرمایان، از نظر این جنابان غیر قابل قبول می باشد. برای اینها کارگر باید و مجبور است برای تامین معیشت خود و خانواده اش به بدترین شرایط کاری تحمیل شده تن بدهد تا زنده بماند. این آن وضعیتی است که کارفرمایان و سرمایه داران به طبقه کارگر تحمیل کرده اند، در واقع تحمیل مرگ تدریجی به کارگر در محیط ناامن کار.

در مقابل این جنایات در محیط کار، دولت و کارفرمایان از هزینه های گوناگون خود تا دزدی های کلان،

هزینه های ارگانهای سرکوب مانند دایره حراست و شوراهای اسلامی و نیروی نظامی و بسیج مستقر در واحدهای تولیدی تا ایجاد بهترین امکانات برای مدیران و وابستگان فامیلی شان را از زدن از دستمزدهای کارگران تامین می نمایند. اینها در بیلان های سالیانه واحدهای تولید در رده "هزینه های منظور شده" ثبت می شوند. هزینه هایی که صرف موارد این چنینی می شوند، نه فقط اضافی نبوده، بلکه از نظر دولت و سرمایه داران و برای "ایجاد انگیزه" برای بهتر سازمان دادن کار و فعالیت واحدهای تولیدی و سود آور کردن واحدهای تولیدی لازم و ضروری می باشند. هزینه هایی که به مناسبات مختلف و به بهانه های گوناگون از قبل دستمزدهای ناچیز کارگران پرداخت می شوند. در مقابل وقتی کارگر مطالبه بهبود ایمنی شرایط کار و برخورداری از حداقل استاندارد ایمنی را طرح می کند، دولت و کارفرما نیروهای سرکوبگرش را بر علیه کارگران به کار گرفته و حتی هزینه سرکوب اعتراضات کارگران را هم از دستمزدهای ناچیز کارگران تامین می نمایند. این شرایطی است که سرمایه داران و دولت به عنوان بزرگترین کارفرما بر شرایط محیط کار کارگران تحمیل کرده است. شرایطی که کار و محیط های کارگری را تبدیل به قتلگاه کارگران کرده است. جمهوری اسلامی با قوانین ضد کارگری اش، دولت و کارفرمایان، سرمایه داران و صاحبان کارخانجات و واحدهای تولیدی مسئولین مستقیم این جنایت کشتار کارگران در محیط های کار می باشند. خطراتی که در

محیط های کار جان و امنیت جانی کارگران را مدام تهدیدی می کنند، بانی اصلی شان دولت و کارفرمایان هستند. اینها سازماندهندگان، هدایت کنندگان و تحمیل کنندگان وضعیت اسفبار و مشقت بار وضعیت کار و شرایط غیر انسانی کار بر علیه کارگران می باشند. قانون با اینهاست، اینها قانون را می نویسند و به اجرا می گذارند. نبود ایمنی در محیط کار هم جزو قوانین اعلام نشده سرمایه داران و دولت و کارفرمایان می باشد، که در عمل و هر روز به اجرا در آمده و جان کارگران را می گیرد. ناامنی محیط کار قانون نوشته نشده اما در حال اجرای طبقه حاکم سرمایه دار برای کشتار کارگران و له کردنشان زیر چرخ دنده های تولید است. در این میان جمهوری اسلامی و قوانین و مقررات ضد انسانی و ضد کارگری اش دست سرمایه داران را برای تحمیل بدترین نوع شرایط کار بر کرده کارگران باز گذاشته است. در برابر این کشتار عمدی کارگران توسط دولت و سرمایه داران و کارفرمایان نباید ساکت ماند. نباید فقط به عنوان "حادثه" به این کشتار نگاه کرد. باید جمهوری اسلامی، کارفرمایان و سرمایه داران را که عاملین و بانیان چنین وضعیتی هستند، به جرم ارتکاب به قتل عمد کارگران و سازماندهی این کشتار گسترده کارگران به پای میز محاکمه کشاند. فقط اتحاد کارگران، متشکل شدنشان و اعمال قدرت طبقه کارگر میتواند برای تامین امنیت جانی کارگران به رژیم و سرمایه داران افسار بزند. *

بندهای مربوط به ایمنی محیط کار و بیمه کارگران صدمه دیده در برنامه حزب کمونیست کارگری، (بخش قوانین کار)

۲۳- تضمین ایمنی و بهداشت محیط کار و تقلیل مخاطرات کار به حداقل ممکن، بدون هیچ صرفه جویی، با استفاده از پیشرفته ترین تسهیلات و امکانات مورد استفاده در سطح جهان. نظارت و معاینه پزشکی منظم در برابر مخاطرات و بیماری های حرفه ای و ناشی از کار، توسط مراجع پزشکی مستقل از کارفرما، به هزینه کارفرمایان و دولت.

۲۴- بیمه کامل کارگران در مقابل صدمات و خسارات ناشی از کار، اعم از اینکه در محیط کار و یا خارج آن رخ دهد و بدون اینکه کارگر نیازی به اثبات قصور کارفرما و یا مدیریت داشته باشد. پرداخت حقوق کامل بازنشستگی به کارگرانی که در نتیجه صدمات ناشی از کار توانایی کار کردن را از دست میدهند.

به شرایط ناامن محیطهای کارگری اعتراض کنیم

آرش سمیعی، تهران

عمر ننگین جمهوری اسلامی مملو از جنایت و کشتار است. ما هیچ شکی نداریم برای خلاصی از شرایط دهشتبار سرمایه داری در ایران راهی جز سرنگون کردن نظام جمهوری اسلامی و دولت سرمایه داران، بدست مردم، کارگران، جوانان و زنان جان پر لب رسیده و برقراری سوسیالیسم نیست. یکی از جنایات های آشکار رژیم و سرمایه داران در ایران تبدیل شدن محیط های کار به قتلگاه کارگران است، تحمیل شرایط برده وار کار به کارگران است. آمار کشته ها و زخمی ها و مصدومین ناشی از سوانح محیط های کار که هر روزه شاهد آن هستیم، نشان دهنده ابعاد دهشتناک این جنایت است و بر لزوم تغییر اساسی شرایط زندگی کارگران و مردم تاکید میگذارد.

تنها به آمار مربوط به کارگاههای ساختمانی شاغل در منطقه ویژه اقتصادی پتروشیمی در ماهشهر که در پایین تر آورده ام نگاه کنید، ارقام آنچنان تکان دهنده است که کاری فوری را در دستور همه ما میگذارد. این آمار تلفات بلاای طبیعی در یک منطقه نیست، بلکه مربوط به تلفات حین انجام کار در محیط های کارگری است. این کارگران برای گذران زندگی از اقصاء نقاط ایران به منطقه آمده بودند، که دچار حادثه شدند. سرمایه و سرمایه دار برای افزایش ارزش اضافی توجهی به جان کارگر ندارد. از نظر او فقط هدف بهره کشی است و بس. او فقط سود را می شناسد. توجهی به ایمنی محیط کار و ارزش دهی به وجود کارگر ندارد. تامین شرایط ایمنی محیط کار کارگر هزینه دارد. این هزینه هر چه کمتر صرف شود به همان نسبت به ارزش افزوده اضافه میشود. لذا: "زنده باد سود، زنده باد سرمایه."

این شعار همیشگی سرمایه داران است. این فلسفه نظام سرمایه داری است. هر چند در این رابطه قوانینی تدوین و بخشنامه شده باشد، مهم نیست. به نوعی میتوان سر همه را شیره مالید و از زیرش در رفت. اصلا بخش ایمنی درست

میکنیم و به ظاهر به همه نشان میدهیم که ما اصول را رعایت میکنیم. کلاس های آموزشی در مورد ایمنی کار برگزار میکنیم و ظاهرا بدون حضور در کلاس ایمنی به احادی اجازه کار نمیدهیم. همه جا را پر از شعار و اعلان میکنیم که باید اصول ایمنی را رعایت کرد. با رشوه به مامور اداره کار و سازمان تامین اجتماعی کارگر سانحه دیده را مقصر قلمداد میکنیم. در گزارش پزشکی تا اگر به آنجا ختم شود، دست میبریم. و علت مرگ را به سود خود تغییر میدهیم. اصلا کارگر همیشه مقصر است. اوست که اصول ایمنی را رعایت نمیکند. او هم از خودمان است. اصلا ما همیشه قوانین بین الملل کار را رعایت کرده ایم. ما طرفدار کارگریم. خدا و پیغمبرمان هم کارگر بود و رهبر فقیدمان نیز بوسه بر دستان پینه بسته کارگر میزد.

این ماهیت سرمایه داری و حکومت قرون وسطی آن، جمهوری اسلامی است. آمار کشته ها و زخمی های ناشی از ناامنی محیط های کار در کارگاههای ساختمانی در منطقه ویژه اقتصادی پتروشیمی در ماهشهر به قرار زیر است: پتروشیمی مارون: از سال ۱۳۸۰ الی ۱۳۸۳ تعداد ۲۲ نفر کشته و بیش از ۱۵۰ نفر زخمی پتروشیمی تندگویان: ۶ نفر کشته و بیش از ۳۵ نفر زخمی پتروشیمی امیر کبیر: ۴ نفر کشته و ۴۰ نفر زخمی پتروشیمی بوعلی: سه نفر کشته و بیش از ۲۵ نفر زخمی پتروشیمی فن آوران: ۱ کشته و ۱۵

زخمی

این جنایات در شرایطی اتفاق می افتد که جمهوری اسلامی سرمایه داران در حال احتضار است. این آمار بار دیگر به کارگران، به فعالین و رهبران عملی کارگری هشدار میدهد که در دفاع از حقوق خودمان، حقوق کارگران و از این زاویه از شرایط ایمن محیط های کار دست بکار شویم. نباید دست روی دست گذاشت. به این جنایات باید اعتراض کرد. در مقابل چنین اتفاقاتی نباید ساکت ماند. هر سانحه ای باید بلافاصله عکس العمل کارگران را در محیط های کارگری باعث گردد و صحنه اعتراض کارگری شود. بعد از هر حادثه کارگران میتوانند با تجمع در محل و تشکیل مجمع عمومی به شرایط ناامن محیط کار اعتراض کنند. به صاحبان شرکتهای کارفرمایان اعتراض نمایند و بگویند که محیط کارشان امن نیست. کارگر انسان است و نباید جانش بخاطر سود سرمایه دار خطر نابودی قرار گیرد. نمایندگان منتخب این مجامع عمومی میتوانند موضوع حادثه را پیگیری و خانواده کارگر سانحه دیده را حمایت کنند. حقوق کارگر و خانواده کارگری که در محیط کار آسیب دیده است، بدون مبارزه و پشتیبانی کارگران و پیگیری آن از طریق نمایندگانشان بسادگی از طرف سرمایه دار پرداخت نمیشود. در صورت فوت کارگر در اثر حادثه باید خواست محاکمه مسببین قتل او که همان صاحبان هستند. باید خواهان تامین زندگی خانواده او و وابستگانش شد و آنرا به کرسی نشاند. باید یاد این کارگران را گرامیداشت و

گرامیداشت آنها به عرصه اعتراض علیه صاحبان سرمایه و جمهوری اسلامی تبدیل شود. باید هر سال یاد این کارگران را گرامیداشت و تجدید عهد کرد و در مجمع عمومی کارگران اعلام کرد که ما نمیگذاریم محیط کار کارگر ناامن باشد و کارگر جانش را در محیط کار از دست بدهد و آسیب ببیند. با چنین مبارزاتی است که میتوان محیط کار را امن کرد. میتوان سرمایه داران را به تامین شرایط امن کار برای کارگر وادار کرد. سرمایه داران و دولتشان همیشه در مقابل اعمال فشار از پایین کارگران به هراس افتاده و ناگزیرند عقب بنشینند و گامهایی در این رابطه بردارند. ما حاصل چنین تحركاتی، اتحاد و همبستگی کارگران است و کارگران را به نیروی خود واقف نموده و خود باوری را در آنان تقویت میکند. نقش فعالین و رهبران کارگری در هدایت چنین تحركاتی خیلی مهم است. نباید بگذاریم محیط های کار قتلگاه کارگران باشد. مجامع عمومی را به ظرف اعتراض علیه شرایط برده وار کار در کارخانجات تبدیل کنید. باور ما به قدرت مجامع عمومی و نمایندگان برخاسته از این مجامع است. در مجامع عمومی کارگران اعلام کنیم که باید بهترین استانداردهای کاری که درخور بشریت متمن امروز است و شرایط ایجاد آنرا تکنولوژی امروز بشری مهیا کرده است در تمامی محیط های کار فراهم گردد و این را به خواست و پرچم مبارزه کارگران تبدیل کنیم.

حزب کمونیست کارگری رئوس مطالباتی را که باید کارگران در مقابل خود قرار دهند را روشن کرده است. حزب کمونیست کارگری ایران ظرف تشکیل رهبران و فعالین است. به این حزب پیوندید.

مرگ بر جمهوری اسلامی
زنده باد قدرت کارگران
زنده باد سوسیالیسم
زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران

یک دنیای بهتر

برنامه حزب کمونیست کارگری را بخوانید

در مقابل پاکسازی قومی مهاجران افغان در ایران بایستیم

شهلا دانشفر

رژیم اسلامی حملات فاشیستی فشرده ای را از آغاز سال جاری به مهاجران افغان در ایران در دستور خود قرار داده است. در ۱۹ فروردین ماه سال جاری وزارت کشور حکومت اسلامی رسماً بخشنامه ای صادر کرد که در آن افغانستانی ها را از حق اشتغال، حق داشتن مسکن، حق استفاده از مدرسه و دانشگاه و استفاده از خدمات اداری و هرگونه حقوق اجتماعی دیگر محروم کرد و در آن برای کارفرمایان و مدیرانی که این تحریم ها را علیه افغانستانی ها اجرا نکنند، مجازات قانونی تعیین نمود. بدنبال این بخشنامه طرح فاشیستی اخراج اتباع افغانستانی ها از ایران تا پایان سال جاری اعلام گردید. متعاقب این فشارها در همراه جاری جمهوری اسلامی طی بخشنامه ای اعلام کرد که کودکان افغان تبار باید برای ثبت نام در مدارس مبلغی معادل ۳۰۰ دلار پول پرداخت کنند و والدین آنها کارت پناهندگی خود را به اولیای مدارس تحویل دهند و متعهد شوند که تا پایان سال تحصیلی ایران را ترک خواهند کرد. این بخشنامه عملاً بخش عمده ای از فرزندان مهاجران افغان را که در فقر مطلق بسر میبرند، از تحصیل محروم کرد. همچنین جمهوری اسلامی با صدور بخشنامه های تهدیدآمیز کارفرمایان را از استخدام مهاجران افغان برحذر داشت. از جمله رییس شورای اسلامی شهرداری منطقه ۸ تهران در مهرماه اعلام داشت که شهرداری حق استخدام کارگران افغان و هیچگونه فردی با تابعیت خارجی را ندارد. این فاشیست اسلامی تهدید کرد که در صورت بکارگیری کارگر غیر ایرانی در شهرداریها، مطابق دستورهای صادر شده به این موارد برخورد شدید خواهد شد. بدین ترتیب جمهوری اسلامی بطور سیستماتیک سیاست فاشیستی خود را علیه مهاجران افغان به اجرا گذاشت.

طرح اخراج اتباع افغانستانی از ایران تا پایان سال جاری بار دیگر زندگی نزدیک به دو میلیون از مردمی را که تنها جریشان داشتن شناسنامه های افغانی و

یا تولد در افغانستان است را به مخاطره انداخته است. رژیم اسلامی اعلام کرده است که سال ۸۳ آخرین سال اقامت اتباع افغانستانی در ایران است و تمامی آنها باید تا آخر امسال از ایران خارج شوند و اقامت پناهندگان کنونی نیز دیگر تمدید نخواهد شد. نزدیک به دهسال است که جمهوری اسلامی سیاست فاشیستی پاکسازی قومی را در قبال مهاجران افغان به اجرا گذاشته است. در سال ۷۴ کمالی وزیر کار رسماً بخشنامه ای به کارخانه ها و کارگاهها و موسسات و همه مراکز کار داد و اعلام کرد که همه کارفرمایان باید کارگران خارجی را اخراج کنند و بجای آن کارگران ایرانی را استخدام کنند و در آن بخشنامه آمده بود که کارفرمایان و مدیران در صورت عدم اجرای این بخشنامه به دادگاه احضار و محاکمه و جریمه خواهند شد. در سال ۷۶ جمهوری اسلامی اساساً کار کارگران مهاجر در ایران را غیر قانونی اعلام کرد و در سال ۷۹ اخراج کارگران افغانستانی در بعد وسیعی به اجرا گذاشته شد.

در طول تمام این سالها جمهوری اسلامی کوشیده است که با دامن زدن به تبلیغات ناسیونالیستی و فاشیستی علیه مهاجران افغان، در صفوف مبارزه کارگران تفرقه ایجاد کند و با تهاجم هر روزه به زندگی کارگران مهاجر افغان و تهدید دائمی آنها به اخراج، از نیروی کار ارزان آنان بیشترین سود را ببرد. بویژه با رشد بحران اقتصادی و گسترش ابعاد بیکاری در جامعه رژیم کوشیده است که با انداختن بار این بحران بر گرده کارگران و توده های مردم و با تهاجمی گسترده بر کارگران مهاجر افغان به بقای خود ادامه دهد. در این میان خانه کارگر و شوراهای اسلامی همواره یک بازوی مهم رژیم در پیشبرد این سیاست و دامن زدن به تبلیغات ضد کارگران مهاجر و بویژه علیه کارگران افغان بوده اند. اما کارگران در ایران که در کار و مبارزه خود در ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ با کارگران مهاجر و کارگران افغانستانی بوده اند هیچگاه به این تبلیغات باور نداشته و از

جمله در تمام این سالها و در اول مه امسال یکی از بندهای قطعنامه های کارگران حمایت از کارگران افغانستانی بوده است. نمونه برجسته این تقابل را کارگران در سال گذشته در اصفهان نشان دادند و هنگامیکه خانم جلو دار زاده در سخنرانی خود در مراسم دولتی اول مه در اصفهان علیه کارگران افغان سخن میگفت، کارگران نساجیها در این شهر که در اعتراض به دستمزدهای پرداخت نشده خود تجمع کرده بودند به تریبون سخنران حمله بردند و بساط مراسم دولتی خانه کارگر را بر هم زدند و به حمایت از کارگران افغان شعار دادند.

واقعیت اینست که امروز سیاست فاشیستی جمهوری اسلامی در قبال کارگران مهاجر و اتباع افغانستان تشدید یافته و اخراج آنان از ایران شتاب بیشتری بخود گرفته است. ابعاد بحران بیکاری در ایران، موج بیکارسازیها، بحران اقتصادی رژیم و گسترش اعتراضات کارگری عواملی است که اجرای چنین سیاستی را برای رژیم بیش از گذشته شدت داده است و بخشنامه جدید وزارت کشور و تاکید آن بر محرومیت اتباع افغانستانی از حق اشتغال و تعیین مجازات برای کارفرمایان و مدیرانی که خلاف آن عمل کنند بیش از پیش ابعاد گسترده تر این تهاجم را نشان میدهد. بنا بر این بخشنامه مهاجرین افغان از حق اسکان و حق هرگونه امکانات زندگی محروم شده و ملزم هستند که فرزندانشان را از مدارس بیرون بشکنند و تا پایان سال ایران را ترک کنند.

پاکسازی قومی علیه دو میلیون انسان فقط با جنایات نازی ها قابل مقایسه است. این دو میلیون نفر سالهاست که در ایران زندگی میکنند، ازدواج کرده، بچه دار شده و خانه و آشیانه ای برای خود ساخته اند. بخش عمده مهاجرین افغانستانی از بی حقوق ترین و ارزاترین بخش طبقه کارگر ایران هستند که همواره در ناامنی، خطر اخراج، دستگیری و آزار و محرومیت مطلق بسر برده و از همان حقوق ناچیز یک شهروند

ایرانی نیز محروم بوده اند. تحت این فشارها این کارگران همواره ناگزیر بوده اند به بدترین شرایط کار در ایران، با پایین ترین دستمزد و به ناایمن ترین شرایط کاری و به انواع و اقسام کار سیاه، کارهایی سخت همراه با خطرات جانی تن بدهند تا شکم خود و خانواده شان را سیر نگه دارند. درصد بالایی از سوانح کار در ایران مربوط به همین کارگران است که عمدتاً در سوانح ساختمانی و سقوط از ارتفاع و یا خفه شدن در چاه خود را از دست داده اند. حدود بیست درصد مهاجرین افغان نیز از شهرهای مختلف عراق به ایران مهاجرت کرده اند که در طول اقامتشان در ایران همواره با اذیت و آزار و تهدید به اخراج و بی تمانی مواجه بوده اند.

بهانه اخراج این انسانها همان استدلال فاشیستی همیشگی، یعنی "ایجاد اشتغال برای کارگران بومی" است که امروز با بهانه امن شدن افغانستان و در معیت سازمان ملل و در توافق با دولت کنونی شتاب بیشتری بخود گرفته است. اما کیست که امروز بر این استدلال آشنا که در سر لوحه برنامه همه احزاب نازیستی و فاشیست قرار دارد باور داشته باشد. مسبب بیکاری در ایران مهاجرین نیستند، همچنان که مسبب بیکاری در آلمان، کانادا، یا ژاپن کارگران مهاجر نیستند. بیکاری محصول نظام سرمایه داری و در اوضاع کنونی بویژه ناشی از خود جمهوری اسلامی است. اگر قرار است مردم از بیکاری و فقر و فلاکت بی مانندی که در ایران حاکم است رها شوند، قبل از همه باید از شر جمهوری اسلامی رها شد.

استدلال اینکه افغانستان دیگر امن شده است نیز به همان اندازه پوچ و بی معنی است. همه شواهد امروز حاکی از آنست که جنگ و درگیری گروهها و دستجات قومی با دولت دست ساز آمریکا همچنان ادامه دارد و شیرازه جامعه افغانستان همچنان از هم گسیخته است. بعلاوه اینکه اخراج اجباری مهاجران افغانستانی که سالها در ایران

زندگی کرده و در آنجا خانواده و خویشاوندانی دارند زندگی میلیونها انسان را در ایران به تباهی و از هم گسیختگی میکشاند. گوشه کوچکی از این سیاست فاشیستی در قبال اتباع افغانستانی اینست که جمهوری اسلامی از ثبت ازدواج زنان ایرانی با افغانها سرباز میزند و در نتیجه در صورت بازگرداندن آنها به افغانستان ۴۰ هزار زن ایرانی با ۱۰۰ هزار کودک بی هویت مجبور به ترک ایران هستند. و این به معنی محرومیت این کودکان از تحصیل و از هر نوع تأمین اجتماعی است. بویژه اینکه زنان ایرانی در افغانستان نیز پذیرفته نمی‌شوند چون این کشور دو تابعه بودن را نمی‌پذیرد. معنی عملی این سیاست تلاشی هزاران خانواده افغانستانی که سالها در ایران زندگی کرده اند، تحمیل جدایی‌ها و طلاقهای اجباری به آنان و بی خانمانی و درگیری دو میلیون خانواده مهاجران افغانستانی است.

همچنانکه اشاره شد همه شواهد حاکی از آنست که تهاجمی که امروز به مهاجرین افغانی صورت می‌گیرد، ابعادی بسیار گسترده تر از گذشته دارد و با اخراج کارگران افغان از کار و بیرون انداختن فرزندان آنان از مدارس و محرومیتشان از هرگونه حق و حقوقی همراه است، تهاجمی که زندگی بیش از دو میلیون کارگر افغان را به تباهی میکشد و خانواده های ایرانی - افغانی بسیاری را به تلاشی میکشاند و بخش عمده ای از آنان را راهی اردوگاههای اجباری میکند.

رژیم برای اجرای این سیاست تبلیغات کثیف ناسیونالیستی و فاشیستی را دامن زده و کمپینی وسیع علیه افغانستانی ها و کارگران مهاجر برافراشته و در آن صحبت از این میشود که کارگر مهاجر فرهنگ کار در جامعه را فاسد کرده است، کارگر افغانی دزد، قاچاقچی و جنایتکار است، کارگر افغانی عامل سرایت بیماری است و غیره

و غیره. رژیم سعی کرده که با این تبلیغات سیاه افکار عمومی را علیه کارگران مهاجر بسیج کند. اما همه میدانیم که دیگر این تبلیغات کمترین اثر در کم کردن مخالفت مردم علیه رژیم را ندارد. سالها کار و زندگی در محیط های کاری با این کارگران نادرستی چنین

ما باید تلاش کنیم که با جلب همبستگی بین المللی کارگری و مردم آزادیخواه این سیاست رژیم را به شکست بکشانیم. باید همانطور که یک بند قطعنامه های اول مه امسال حمایت از کارگران مهاجر افغانستانی بود، با اتحاد و همبستگی در مقابل این سیاست ایستاد. باید در مجامع عمومی کارگری علیه این سیاست سخن گفت و تبلیغات فاشیستی رژیم را خنثی کرد. باید با پیامهای همبستگی و پشتیبانی خود کارگران افغان را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد. رژیم برای اجرای این سیاست به حمایت ناسیونالیسم ایرانی و ملیگرایان که قبلا چراغ سبز هم داده اند، جریاناتی نظیر سلطنت طلب ها و حزب توده، پشتگرم است. ما باید بکوشیم که با افشای ناسیونالیسم ایرانی و حامیان این گرایش و افشای سکوتی که امروز از جانب بسیاری از نیروهای اپوزسیون شاهدیم، صف مبارزه علیه این پاکسازی قومی را قویتر کنیم. ما خواهان حق شهروندی کامل برای همه مهاجران در ایران هستیم و این تنها ملاکی است که میتوان با آن درجه آزادیخواهی جریانات مدافع آزادی را سنجید. ما باید با تمام قوا بکوشیم تا از تحقق فاجعه ای که در پیش است جلوگیری کنیم و رژیم را در اجرای این سیاست ضد بشری به شکست بکشانیم.

امروز بطور واقعی زمینه های اعتراض علیه اجرای این سیاست و همبستگی با کارگران مهاجر وجود دارد و باید آنها سازمان داد و این وظایف سنگینی در دستور کارگران پیشرو میگردد. کارگران و مردم شریف از این سیاست و از چنین تبلیغات فاشیستی ای حمایت نخواهند کرد و با آن مخالفند. باید در مقابل چنین سیاستی ایستاد و اعتراضی گسترده علیه آنها سازمان داد. شرایط زندگی کارگران مهاجر افغانستانی در ایران، نوع کارهایی که آنها اشتغال دارند و بویژه تعقیب و آزار

تبلیغات فاشیستی را بر کارگران روشن کرده است.

اجرای این تصمیم یک پاکسازی قومی آشکار است که یادآور جنایات نازیست ها و کوره های آدم سوزی آنهاست. سیاستی که اجرای آن آنچنان ابعاد تراژیک و انسانی ای بدنبال خواهد داشت که برای همیشه در تاریخ ثبت خواهد ماند. باید جلوی این جنایت فاشیستی رژیم را گرفت. اوضاع سیاسی امروز ایران و جو اعتراضی موجود در جنبش کارگری امروز زمینه پشتیبانی و همبستگی با این کارگران را نسبت به

آنها در سالهای متمادی این فرصت را به این کارگران نداده که اعتراضی سازمانیافته را علیه این شرایط و تهاجماتی که بر آنها صورت میگیرد، به پیش ببرند و تشکلی داشته باشند اما در واقع امر این کارگران همیشه در مقابل تصمیمات رژیم مقاومت کرده و با ادامه کار و زندگی شان در ایران این سیاست ها را ندیده گرفته اند. امروز در شرایط سیاسی پر و جنب و جوش ایران این مقاومت اشکال اعتراضی تر خود گرفته است. باید از این اعتراضات حمایت کرد. باید به حمایت از کارگران مهاجر افغان برخاست.

ما باید تلاش کنیم که با جلب همبستگی بین المللی کارگری و مردم آزادیخواه این سیاست رژیم را به شکست بکشانیم. باید همانطور که یک بند قطعنامه های اول مه امسال حمایت از کارگران مهاجر افغانستانی بود، با اتحاد و همبستگی در مقابل این سیاست ایستاد. باید در مجامع عمومی کارگری علیه این سیاست سخن گفت و تبلیغات فاشیستی رژیم را خنثی کرد. باید با پیامهای همبستگی و پشتیبانی خود کارگران افغان را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد. رژیم برای اجرای این سیاست به حمایت ناسیونالیسم ایرانی و ملیگرایان که قبلا چراغ سبز هم داده اند، جریاناتی نظیر سلطنت طلب ها و حزب توده، پشتگرم است. ما باید بکوشیم که با افشای ناسیونالیسم ایرانی و حامیان این گرایش و افشای سکوتی که امروز از جانب بسیاری از نیروهای اپوزسیون شاهدیم، صف مبارزه علیه این پاکسازی قومی را قویتر کنیم. ما خواهان حق شهروندی کامل برای همه مهاجران در ایران هستیم و این تنها ملاکی است که میتوان با آن درجه آزادیخواهی جریانات مدافع آزادی را سنجید. ما باید با تمام قوا بکوشیم تا از تحقق فاجعه ای که در پیش است جلوگیری کنیم و رژیم را در اجرای این سیاست ضد بشری به شکست بکشانیم.*

قوانین کار و رفاه اجتماعی نظیر کلیه حقوق و وظایف شهروندان کشور باید بدون هیچ تبعیضی شامل کارگران خارجی و خارجیان مقیم کشور گردد. حزب کمونیست کارگری مدافع برابری کامل حقوقی همه کارگران در کشور، مستقل از تابعیت، ملیت، مذهب، جنسیت و غیره است.

از برنامه حزب کمونیست کارگری



جلیل بهروزی

اصلاح حکومتی و جنبش کارگری

خطوط

یک بحث کهنه

"جنبش اصلاحات" حکومتی در ایران که اساسا بخاطر بن بست حکومت و ادامه بقا آن شکل گرفته بود با برآمد جنبش سرنگونی طلب و بر متن تقابل های وسیع سیاسی شکست خورد و امروز رهبران آن یا به دامن جناح راست پناه برده و یا همچون هزیمت رفتگانی اینجا و آنجا به تقلای مذبوحانه ای دست میزنند. البته میراث این جنبش در میان بخشی از چپ سنتی کماکان جان سختی میکند، نه از سر این که این چپ علی العموم با انقلاب و سرنگونی یک رژیم بغایت ارتجاعی و بغایت ضد بشر مخالف است، بلکه اساسا به خاطر سرخوردگی این چپ از انقلاب، بی افقی آن و استیصال مفرط آن. بنحوی که حتی صدای پای انقلاب نیز امروز او را بر نمی انگیزد. به دردی که این چپ بدان مبتلا است باید پرداخت، به تئوریهایی کهنه ای که تکانده میشود و با رنگ و جلای باسهمه ای توسط این چپ عرضه میشود باید پرداخت، نه برای اینکه چندان امیدوی به اصلاح این چپ است! نه برای اینکه بخشی از جامعه و جنبش کارگری متاثر از آن راهی دیگر پیش گرفته و به این اعتبار چون مانعی جدی بر سر اعتلا جنبش کارگری و یا جنبش انقلابی عمل میکند. بلکه از آن جهت که یک دستاورد عملی جنبش سرنگونی طلب در به شکست کشاندن جریان اصلاحات طلب حکومتی را در سطح نظری تثبیت کرده و به حافظه تاریخی نسل جوان در جنبش کارگری تبدیل ساخت.

اما صورت مسئله چیست؟ صورت مسئله این است که کمپی در چپ سنتی پس از روی کار آمدن خاتمی و دست بالا گرفتن جنبش اصلاح حکومتی به بازسازی تئوریهایی و تزهایی پرداختند مبنی بر این که بورژوازی ایران در جهت اصلاح حکومت خود بر آمده تا هر چه بیشتر به نیازهای حرکت سرمایه جهانی پاسخ گفته و بدین طریق عرصه تولید و بازتولید سرمایه را به روال متعارف باز گرداند. به این اعتبار حکومت در ایران به سمت یک حکومت متعارف بورژوازی در حال تحول است و از این رو در حال پوست انداختن از یک حکومت برای بورژوازی به حکومت خود بورژوازی میباشد. این حکومت در عرصه اقتصاد مدل توسعه اقتصادی نئولیبرالیسم را اتخاذ کرده و یا حتی بطور مشخص در جهت بازسازی اقتصاد از نوع کشورهای

"نیک" میباشد. تا آنجایی که به سیاست برمیگردد اینها، خود دوخرداد و تمام حواشی آن را مثالی از این تحول دانسته و حتی همه اعتراضات و مبارزات توده مردم و کارگر را جزئی از همین پروسه اصلاحات، دقیقتر، بعنوان کاتالیزور تحول حکومت بورژوازی میدانند. در سطح اقتصادی، از خصوصی کردن بخشی از صنایع، شکل گیری بانکها و بیمه های خصوصی، خارج کردن کارگاه های کوچک از شمول قانون کار، پذیرش بخشی از مقابله نامه های سازمان جهانی کار و حتی کوشش های اخیر رژیم جهت ایجاد تشکلهای کارگری سواي شوراها اسلامی جهت مهار جنبش کارگری و... نام میبرند. که ظاهرا همه اینها قرار است ادغام در بازار جهانی سرمایه را تسریع کنند.

همانطور که در ابتدا گفتم جریان اصلاح طلب اساسا تبلور یک بن بست عمیق در جمهوری اسلامی و در ادامه، یک آلترناتیو در مقابل جنبش سرنگونی طلب بود، جریانی که حفظ حکومت و ادامه بقای آن در سرلوحه وظایف اش بود. از این نظر هیچ بخشی از حکومت نه چشم انداز و برنامه متعارف سازی خود را در دستور داشته و نه سیاست اقتصادی روشنی جهت ادغام در بازار جهانی را. ممکن است کسانی چه در حکومت و یا بیرون از آن چنین برداشتی داشته و طرح ها و ایده هایی را مطرح کرده اند، ولی این نه جریان غالب بود و نه جدی گرفته شد. مشکل حکومت بیش از هر زمانی به مسئله حفظ خود گره خورده است. در شرایط بحران عمیقی که رژیم بدان دچار است، هر سیاست و تاکتیکی (چه اقتصادی و چه سیاسی) به مسئله قدرت سیاسی و حفظ آن مرتبط است. اقتصادیات این حکومت و طبقه بورژوا شدیداً از سیاست تبعیت میکنند. غیر از آن را باید به حساب خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط آورد. اینها هستند که نیاز و منفعت کل بورژوازی را هیچ وقت بطور کامل درک نکرده و هر از چند گاهی نسخه های معجوجی برای راه انداختن اقتصادیات میپیچند. (یاد بنی صدر بخیر!) اگر خصوصی کردن ها را در شرایط کنونی به حساب یک سیاست اقتصادی جهت پیاده کردن نئولیبرالیسم بدانیم حتما دولتی کردن های دهه اول پس از سرنگونی شاه را باید پیاده کردن "راه رشد غیر سرمایه داری"، یعنی

اقتصادیات از نوع شوروی تلقی کنیم. هر نیمچه دولت بورژوازی میدانند که در شرایط بحرانی برای نجات کل سرمایه، باید بخشی از سرمایه ها را دولتی کند، این در فردای انقلاب در عین حال یک حربه سیاسی مقابل چپ و کارگر جامعه هم بود. و همین نیمچه دولت بورژوازی باز میدانند برای سبک کردن بار بحران اقتصادی عمیقی که بدان دچار شده است بحرانی که او را به پرتگاه مرگ میبرد به راه حل های موقت از جمله تشویق به سرمایه گذاری های خصوصی و یا حتی سپردن بخشی از سرمایه های دولتی به بخش های خصوصی دست برد. تا از یک طرف کرده خویش را از زیر بار بخشی از سرمایه هایی که عملاً هیچ گونه سودآوری نداشته خلاص کند و از طرف دیگر حمایت بخشی از بورژوازی، هر چند بخش کوچکی را، در چنین شرایطی به خود جلب کند.

جالب اینست که اینها خارج کردن کارگاه های کوچک از شمول قانون کار را نیز در همین کاتگوری یعنی کوششی جهت ادغام در بازار جهانی و پیش گرفتن سیاست اقتصادی نئولیبرالیسم میدانند! سئوالی که پیش میاید این است که این چه سیاست اقتصادی بورژوازی انحصاری است که از قبل خارج کردن کارگاه های کوچک از شمول قانون کار میخواهد عرصه سودآوری سرمایه های کلان و یا زمینه سرمایه گذاری انحصارات جهانی را فراهم کند؟ (نکنند این سرمایه ها میخواهند در ایران کارگاه های با ظرفیت زیر پنج کارگر ایجاد کنند!) در مورد پذیرش چند مقاله نامه ناقابل سازمان جهانی کار توسط رژیم اسلامی نیز به همین. آیا این آن سرپل های ارتباط با جهان سرمایه داری و پذیرش شرایط سرمایه گذاری آنان در ایران است؟ گویی اینکه در شرایط متعارف تولید و باز تولید سرمایه قرار است تشکلهای کارگری و یا سندیکاهای کارگری مستقل!! از دولت در ایران وجود داشته باشد. این یک دانش و تجربه بدیهی است که وجود چنین تشکلهایی لازمه اش وجود یک رفرم وسیع اقتصادی است. اگر سندیکاهای یا اتحادیه ها در اروپا و آمریکا هم بعنوان عامل بازدارنده مبارزات رادیکال کارگران عمل می کنند و هم بعنوان تشکلی که بعضاً خواست و منفعت کارگران را تا حدودی نمایندگی میکنند، دقیقاً از این جا نشأت گرفته که

یادی از تجربه ای موفق

ناصر اصغری

دبیر لوکال ۰۵، ۳۷۹۸ اتحادیه خدمات عمومی کانادا

قرارداد دسته جمعی ما در شلتر (سریناه) Salvation Army MMC از فوریه ۲۰۰۱ تا فوریه ۲۰۰۳ جاری بود. MMC یکی از قدیمی ترین و بزرگترین شلترهای مردان بی خانمان حداقل در آمریکای شمالی است که حدوداً ۱۵۰ پرسنل دارد. قبل از متشکل شدن کارگران این شرکت، دستمزدها و شرایط کار چنان اسفبار بود که کمتر کسی حاضر بود از این شرکت تقاضای کار کند. تعداد زیادی پرسنل آن کسانی بودند که همانجا زندگی نیز می کردند. این مرکز چون توسط یک نهاد مذهبی بنام "ارتش رهاییبخش" اداره می شود، نه تنها به ارباب رجوعش بلکه حتی به

کارگران و کارمندانش نیز با تحقیر می نگریست. سر آنها منت می گذاشت که بهشان کار داده است! بسیاری از کارگرانی که در گذشته بر اثر روابط حاکم بر جامعه به این شلتر پناه آورده بودند، مهارت چندانی در این کار نداشتند. اما این شرکت به دلیل سرویس هائی که قانوناً به افراد با مشکلات متعدد باید بدهد، احتیاج به تعداد زیادی مشاور و مددکار اجتماعی متخصص در رشته های مختلف دارد. جنب و جوش تشکل یابی ابتدا توسط کارگرانی که شرایط کار و دستمزدهای خود را با کارکنان شرکتهای دیگر مقایسه می کردند، شروع شد. یکی از دلایلی که کار

خوبی نبود. چیز زیادی دستگیرمان نشد. از آنجا که اولین قراردادمان بود، شرکت با تمام نیرویش علیه تشکل یابی ما مقاومت کرد. کارگران و دست اندرکاران زیادی را تهدید به اخراج و تنبیه های مختلف کرد که بعدها متوجه شدیم غیرقانونی بودند. فعالین زیادی طی پروسه تشکل یابی که از سال ۱۹۹۹ در جریان بود، شرکت را ترک کرده بودند. تعداد کسانی که دست اندرکار سازمان دادن کارگران بودند به شدت کاهش یافته بود. این آخرین دور تلاش کارگران برای تشکل یابی بود. این، کار پیدا کردن کسانی که بخواهند در کارهای تشکل از قبیل نمایندگی در هیأت های مختلف مانند "مذاکره"، "امنیت"، "دستمزد برابر در ازای کار برابر" و غیره فعال باشند را بشدت سخت کرده بود. در طول مدت سازمان دادن کارگران در محیط کار، کارگران زیادی که لزوماً فعال کارگری به معنای سنتی کلمه هم نبودند، در بحثها و قانع کردن رفقاییشان فعال بودند و اشتیاق نشان دادند. اما بعدها نوعی

متشکل کردن کارگران شرکت سخت شده بود، استعفای همین بخش از کارگران بود که بعد از مدتی شرکت را برای پیدا کردن کار با مزایای بهتری رها می کردند.

اتحادیه برای تعیین هیأت مذاکره چهار نفره، برای مذاکره سر قراردادی جدید، میبایست فراخوان یک تجمع می داد. ۲ نفر از این هیأت انتخابی و دو نفر دیگر - دبیر لوکال و نماینده اتحادیه مادر که در واقع متخصص امور اتحادیه است - غیرانتخابی بودند. نماینده اتحادیه مادر در این هیأت نقش مشورتی داشت. تصمیم نهایی با ۳ نماینده عضو لوکال بود. دبیر لوکال هم منتخب تجمع سالانه اتحادیه می باشد. قبل از فراخوان تجمع برای انتخاب هیأت مذاکره، در یک نظرخواهی رسمی از اعضا خواستیم که مبرم ترین مطالباتشان را لیست کنند. بر مبنای این نظرخواهی، میانگین مطالبات در یک مجمع عمومی به اطلاع اعضا رسید و به بحث و تبادل نظر گذاشته شد. تجربه انعقاد قرارداد قبلی، تجربه چندان

زمینه های شکل گیری تشکل های کارگری، هر چند نوع زرد آن، در مقیاس وسیع فراهم میگردد. (هر چند سال ها می گذرد و ما هیچ نمونه ای را ندیدیم، جز چندین گروه زیر زمینی که خود را سندیکا خواندند و بعداً کسی هم از سرنوشتهشان باخبر نشد.) در حالی که همین سیاست در غرب بیشترین فشار را جهت درهم شکستن همان تشکل های کارگری اعمال کرده است. و در سطح سیاسی بیشترین تجاوز به حقوق فردی و آزادی های سیاسی را پیشه کرده است. آنچه که تا دیروز از طرف بخشی از حکومت بعنوان اصلاحات در حکومت طرح و از طرفی بخشی از اپوزیسیون نیز جدی گرفته شد جزئی از یک تحرك سیاسی جهت حفظ حکومت موجود بود. و همراه این بخشی از چپ به حلقه پروپاگانداى حکومتی پیوسته و به بازسازی تئوریهای اقتصادی پرداختند که ظاهراً قرار بود این تحركات را توضیح دهد. اما آنچه که بطور واقع اتفاق افتاد هم پنبه آن جنبش اصلاحات حکومتی را زد و همه پنبه این تئوریا را.*

گردش سرمایه تابعی است از نیاز و حرکت سرمایه جهانی، این سرمایه بنا به یک فاکتور اساسی و آن هم عدم حل مسئله قدرت سیاسی و بخصوص گشوده شدن مجدد و به مسئله روز بدل شدن این امر نه تمایلی داشته و نه رسک آن را می پذیرد که به ایران در حال حاضر به عنوان یک حوزه سود انحصارات بنگرد. اینکه اروپا و ژاپن و حتی چین در حال حاضر از یکطرف رابطه حسنه ای با جمهوری اسلامی داشته و سعی می کنند این حکومت بماند و تا حدودی به سرمایه گذاری هایی در ایران پرداخته اند اصلاً کل قضیه را توضیح نمی دهد. اینها به ریزخوارانی شبیه اند که در خلا امریکا و کلانحصارات بزرگ بیشتر جهت پیش خرید سهمی از این بازار برای آتیه عمل میکنند.

یکی دیگر از تناقضات آشکار این تئوری این است که در ایران اتخاذ سیاست اقتصادی نئولیبرالیزم توسط بورژوازی و حکومت را عاملی جهت بوجود آمدن درجه از آزادی های سیاسی در کل جامعه و بالطبع آن در سطح جنبش کارگری می بینند. بنحوی که

کارگری ایران با هدف مهار زدن و کنترل کردن مبارزات کارگری نمی تواند برای مدتی دوام آورد، اگر آن رقم اقتصادی و آن رفاه نسبتاً بالا تامین نشده باشد. تجربه اش را داشته ایم. ثالثاً مبارزات کارگری در ایران اساساً مبارزه صنفی نیست هر چند که به ظاهر چنین میاید. کارگری که توهمی به حکومت نداشته و از هر امکانی استفاده میکند تا اعتراض خود را به کلیت حکومت نشان دهد و دعای صبح اش رفتن رژیم است را نمیتوان در حصار مبارزات صنفی نگه داشت. مبارزات صنفی کارگران را می توان مهار زد و یا کنترل کرد اما مبارزه سیاسی پاسخ سیاسی می خواهد و این از توان تشکلی که در قید اقتصادیات است بر نیاید.

سوال دیگر این است اگر در غرب، نئولیبرالیزمی در جریان است که همین رفاه نسبی را مورد حمله قرار میدهد در ایران این نئولیبرالیزم قرار است به کدام دستاورد اقتصادی و رفاهی کارگران حمله کند؟ ایرانی که در آن اکثریت عظیم مردم اش زیر خط فقر زندگی می کنند. در کشورهایی چون ایران در شرایط متعارف

این رقم اقتصادی، یعنی سطح بالای از رفاه، در مقایسه با کشورهایی از نوع ایران، تامین است. آیا بورژوازی ایران زیر بار چنین تعهدی رفته و یا یکی از این جریانات سیاسی خواهان اصلاحات حکومتی چنین وعده ای را داده است؟ در ایران پنبه این را که رژیم و مدافعان به اصطلاح "رفرم" میخواهند "تشکل های کارگری" مورد نظر خود را با هدف مهار و کنترل اعتراضات و مبارزات کارگری ایجاد کنند را باید از گوش درآورد. به چند دلیل، تشکل کارگری مهار زننده و کنترل کننده یعنی اتحادیه های کارگری و سندیکا، ارگان هایی که می خواهند و می توانند در یک مقیاس عمومی هر دو طرف جدال را راضی نگه دارند. در مورد رژیم و بورژوازی ایران ایجاد چنین تشکل هایی اصلاً نه تنها به صرف نیست بلکه حتی خطرناک هم است. اینها به چیزی جز ارگان های سرکوب در جنبش کارگری راضی نیستند. و چیزی که در این سطح ظاهر شود در همان بدو امر ابزار بی اثری است. در ثانی هیچ تشکلی در جنبش

پاسیفیسم بر همین جمع نیز حاکم شد. چندین بار مدیریت سعی کرد از این وضعیت استفاده کرده و تشکلمان را از بین ببرد. اما هر بار کارگران توطئه هایشان را خنثی کردند. از زمان انعقاد قرارداد اول تا اواخر ۲۰۰۱ برخورد مدیریت با کارگران همچون دور قبل از وجود تشکل بود. کارگران زیادی بدون دلیل موجهی اخراج شده بودند. تویخ های بی جا و فراوانی به چشم می خورد. مسئولین تشکل در برابر این اجحافات مقاومت لازم نمی کردند. کارگران احساس می کردند که در مذاکرات دور گذشته با قیمتی نازل فروخته شده بودند. جواب مسئولین اتحادیه این بود که سازمان دادن کارگران و ثبت تشکل انرژی زیادی از همه گرفته بود و خود ثبت و راه اندازیش از کیفیت قرارداد مقدمتر و مهمتر بود. مدیریت چنان مطمئن بود که کارگران از تشکشان روی برگردانده اند که همراه دستمزدها، برگه ای به نام "فسخ اتحادیه" که در آن پروسه چگونگی رأی دادن به از بین بردن اتحادیه توضیح داده شده بود را به خانه کارگران پست می کرد. اعتراض فردی به این کار می کردیم و از مدیریت می خواستیم که دیگر برایمان چنین برگه های توهین آمیزی نفرستند. اما خود اتحادیه هیچگونه اقدام رسمی نمی کرد. می خواستیم با فراخوان حداکثر ممکن مجامع عمومی، بتوانیم اعضای هر چه بیشتری را پشت مطالبات اصلی متحد کنیم. این کار چندان ساده ای نبود. تشکلی که با مشکلات متعدد، پاسیفیسم و ارعاب مدیریت برای دوره ای روبرو بود، پشتکار بسیاری می خواست تا اعضایش تشویق و قانع و فعال شوند. از اینترنت يك مطلب چهار صفحه ای فشرده درباره حق و حقوق اتحادیه ای پیاده و به تعداد اعضا کپی و سعی کردیم که نکات گنگ و ناروشن را به بحث بگذاریم تا ابهامی حداقل درباره حقوق قانونی شان باقی نگذاشته باشیم. نکته ای که برای همه روشن بود اینکه مدیریت از بی اطلاعی ما سلاخی برای گروگان گرفتن مان درست کرده بود. فعالینی بودند که با در نظر گرفتن ملاحظاتی با محدودیتهایی مواجه میشدند. اما

محدودیت قانونی سدی جلویشان ایجاد نمی کرد. اکثریت اعضا اما در این موقعیت نبودند. این بخویی از طرف فعالین تشکل درک می شد که گروگان گرفتن نان شب خانواده هایمان ما را محافظه کار و محتاط می کند. اما بقول یکی از همکاران، برای ما فعالین، اکنون سنگ محکی برای تئوریهایمان بود. آیا می توانستیم آنچه را که سالها با رفیق بغل دستیمان پیچ کرده بودیم، اکنون در يك سطح وسیعتری بکار ببندیم؟

در نشستی که با فعالین کارگری داشتیم، تصمیم گرفتیم که دست بکار شویم. در تجمع سالانه ۲۰۰۲، یکی از کارگران من را کاندید دبیری کرد که تنها رقیب دبیر سابق شدم. با يك اکثریت قاطع انتخاب شدم. از آن مقطع وقت زیادی صرف نشستهای فردی با تک تک کارگران کردیم. یکی از نکاتی که کارگران مطرح می کردند این بود که می دانستند داشتن تشکل از بی تشکلی بهتر است، اما این آن تشکلی نیست که آنها مد نظر داشتند. وقتی از آنها می پرسیدیم با این حال چرا رای به فسخ اتحادیه ندادند، می گفتند که می دانند مدیریت چیزی که بنفع کارگران باشد پیشنهاد نمی کند و یا می گفتند که حاضر نیستند آن دو خشتی که با زحمت خودشان روی هم چیده اند، با پیشنهاد مدیریت خراب کنند. تنها بحث اقناعی کردن برایشان کافی نبود. باید عملاً نشان می دادیم که با دوره پیش فرق می کند. در برابر اجحافات مدیریت ایستادگی کردیم. چند نفر از اخراجیها را به سر کار برگرداندیم. مرتب مدیریت را در ارتباط با موضوعات مختلف ملاقات میکردیم. سراغ تک تک اعضا می رفتیم و از مشکلاتشان می پرسیدیم. برای بخشهای مختلف جلسات جداگانه ترتیب می دادیم که به راحتی مشکلات آن بخش را مرور کنیم تا در جلسات ملاقات با مدیریت مسائل مشخص را بحث و بررسی کنیم. تشویقشان می کردیم که هر بخش حداقل نماینده ای در يك هیأت داشته باشد. برنامه های مختلف برای نزدیک شدن بهم سازمان می دادیم. به مرور زمان يك حالت رفاقت و نزدیکی و همچنین اعتماد به نفس بین کارگران

بوجود آمد. در عین حال مدیریت با نمایندگان جدید با احتیاط و احترام برخورد می کرد.

دست و پنجه نرم کردن با کسانی که کارشان افشاندن بذر شك و تردید بود، عذاب آورترین بخش کارمان بود. تاکتیکی که آنها به کار می بردند، بسته شدن شرکت در صورت پافشاری بر خواسته های رادیکال بود. گویا اگر ما پافشاری می کردیم، شرکت دم و دستگاش را جمع می کرد و همگی از دم بیکار می شدیم. یا اینکه اگر وارد اعتصاب شویم، معمولاً اعتصابات طول می کشند و دستمزدهائی که در این مدت از دست بروند، هرگز جبران نخواهند شد. این به مرور زمان مشغله فکری اعضای زیادی می شد که باید برای این کار هم فراخوان جلسه ای می دادیم. می دانستیم که درآمد شرکت چقدر است. می دانستیم که چقدر بودجه از دولت می گیرد و محاسبه مخارج تقریبی هم سخت نبود. در نتیجه مطالباتمان غیرواقعی نبودند و این را راحت می شد به همه نشان داد.

بالاخره هیأت مذاکره در يك تماس تلفنی در اولین فرصت مناسب، آسادگی خود برای مذاکره را به مدیریت اعلام کرد. در تمام طول مدت مذاکره مواظب بودیم که لیه تند حمله کند نشود. از هر فرصتی برای تبلیغ و سرموضع نگه داشتن همکارانمان استفاده می کردیم. منفی بافها را در عرض مدت کوتاهی ایزوله کردیم. انگشت نما شده بودند. مرتب به اعضا مراجعه می کردیم. دو مطالبه بسیار مهم داشتیم که فعالین طرفدار اعتصاب پشت آن سنگر گرفته بودند. یکی از این دو مطالبه راجع به همکاران قراردادی بود. تعدادی از رفقایمان برای چندین سال استخدام موقت بودند. ما خواستیم که همه کارگران دائم و رسمی باشند و از مزایای کارگران رسمی برخوردار باشند. دومین مطالبه مهم، مربوط به امنیت شغلی بزرگترین بخش بود. در گذشته مدیریت با چند شرکت دیگر درباره کنترت دادن این بخش به بحث و بررسی پرداخته بود. می خواستیم اطمینان حاصل کنیم که چنین اتفاقی نیفتد. کمتر کسی بود که نسبت به این

دو مطالبه بی تفاوت باشد. در چند جلسه اول متوجه شدیم که با هم اختلافات فاحشی داریم. فکر کردیم که داریم بهشان وقت می دهیم که اعضای ما را سرخورده کنند. داشتند تاکتیک سرخوردگی را که در دور قبل برایشان مؤثر بود، بکار می بردند. در آخر سومین جلسه به این نتیجه رسیدیم که با يك چنین سرعتی نمی شود به جانی رسید. گفتیم که می خواهیم وارد مرحله دوم که conciliation (هیئت حل اختلاف) نام دارد، شویم. در این مرحله وزارت کار يك نفر را مأمور می کند که به اصطلاح طرفین را به هم نزدیکتر کند. کار ایشان پیغام رد و بدل کردن از اطاق اتحادیه به اتاق مدیریت و برعکس است. در این مرحله به طرفین حالی می کند که به مرحله آخر که همانا اعتصاب از طرف کارگران یا بستن محیط کار از طرف مدیریت است، نزدیک می شوند. هیأت مذاکره در مجمع عمومی با توضیح پروسه تاکنونی از اعضا می خواهد که با رأی به اعتصاب با تمام قوا از هیأت پشتیبانی کنند. جواب مدیریت به مطالباتمان چنان بد و منفی بود که لزومی به هیچگونه قانع کردنی نبود. خود مدیریت اعضا را بشدت پشت سر ما متحد کرده بود. روز بعد از مجمع عمومی پیغام هیأت مذاکره و نتیجه رأی گیری مجمع عمومی را به تابلوی اعلانات تشکل نصب کردیم. و روز بعد از آن هم يك قرار ملاقات با مدیر شرکت برای بحث و بررسی یکسری مشکلات گذاشتم. ظاهراً نه او و نه من نمی خواستیم درباره اعتصاب احتمالی حرفی بزنیم. اما هم او و هم من می خواستیم آن دیگری سر صحبت را باز کند، تا بتوانیم نظر طرف را، که در واقع انعکاسی از نظر هیأت مذاکره طرفین بود، بدانیم. گفت که اعلان تازه اتحادیه را دیده است. پرسیدم نظرش چیست؟ گفت که شرکت نمی تواند به همه مطالبات شما جواب مثبت بدهد. اما در واقع شرکت به تمامی مطالبات ما جواب منفی داده بود. و من این را به او خاطر نشان ساختم. در آخر گفتیم که يك چیزی را بهتر است بدانید و خوشحال می شوم اگر به هیأتتان بگوئید. این دور با دوره

قبل فرق می کند. گفتیم که اگر فکر می کنند ما را با حرفها و شایعاتی که در محیط کار راه انداخته اند، دچار تزلزل می کنند، سخت در اشتباهند. گفتیم خودت هم می دانی که با یک محاسبه سر انگشتی حتی خوشباورترین فرد هم می داند که چندین برابر مخارج شرکت، سود می برید. و گفتیم که ما این را در مجمع عمومی بحث کردیم و کسی شکی نداشت. بعدها متوجه شدیم که نماینده اتحادیه مادر زیاد با این کار من موافق نبوده. دلیلش این بود که باید کل هیأت در این بحثها و ملاقاتها نظر می داد. ولی در واقع جز خودش دو عضو دیگر هیأت از این کار من حمایت می کردند. این کار من با هماهنگی با آنها صورت گرفت. نماینده اتحادیه مادر همانند هر اتحادیه گرای دیگری با سیاستهای مستقل و رادیکال کاری و با سر موضع نگه داشتن اعضا مخالف بود. در قاموس آنها این اتحادیه است که برای اعضا تعیین تکلیف میکند و نه خود جمع اعضای آن. یک نکته اینجا شایان ذکر است که نماینده اتحادیه مادر، در مذاکرات دور قبل نیز مشاور هیأت مذاکره بود. اما اگر فعالین تشکل آنها را تحت فشار قرار ندهند، برای آنها زیاد مهم نیست که چه بلاتی سر کارگر می آید. آنها حقوق بگیر هستند و نه لزوما فقط نماینده ما، بلکه هر نماینده اتحادیه گرای دیگری نیز چنین است. اما وی فعالانه در بحثها و رهنمود دادن شرکت می کرد. این فشار فعالین تشکل بود که وی را فعال کرده بود. ایشان برعکس بسیاری از نماینده های دیگر سعی نمی کرد با رادیکالیسم ما مخالفت کند. می گفت مسئولیت عواقب آن را باید خودتان تقبل شوید.

در آخرین جلسه "هیئت حل اختلافات" چون پیشرفتی در مذاکرات مشاهده نمی شد، به این نتیجه رسیدیم که مدیریت احتیاج دارد که ما را در خط پیکت ببیند تا قدرت تشکل کارگران را مزه کند. از مأمور "هیئت حل اختلافات" تقاضای مرحله بعدی را کردیم که به آن no board

گویند. از مدیریت شرکت خواستیم یک کپی از دفتر حساب شرکت را در اختیارمان بگذارد. شرکتها معمولا در چنین مواقعی همیشه این دفترها را دستکاری می کنند. یکی از اعضا هیأت مذاکره به طنز به مأمور گفت که به آنها بگوئید ما دفتر حساب دستکاری نشده را می خواهیم! در این مرحله، از روزی که no board صادر شد، ۱۷ روز بعد، طرفین قانونا در موقعیت اعتصاب قرار می گیرند. وقتی کارگران وارد اعتصاب می شوند معمولا فشار اقتصادی زیادی را متحمل می شوند. ما نمی خواستیم که از همان روز اول با این فشار روبرو شویم. حساب کردیم که آخرین روزی که دستمزدهایمان را می گیریم، جمعه ۲۳ آوریل بود. خواستیم با جیب نسبتا پری وارد اعتصاب شویم که اگر اعتصاب به طول بکشد، پولی در روزهای اولیه در حساب داشته باشیم. خواستیم که no board روز ۵ آوریل صادر شود که این ما را قانونا ساعت ۰۱:۱۲ نصف شب ۲۳ آوریل وارد اعتصاب می کرد. اما قبل از آن روز موعود باید آخرین مرحله که mediation (میانجیگری) نامیده میشود، را می گذراندیم. در این مرحله هم طرفین آخرین شانس را دارند که از اعتصاب بپرهیزند. پروسه اش تقریبا مثل همان no board است. گویا گاهای وزارت کار یک فرد کار کشته تری را مأمور میانجیگری می کند. اما در مورد ما همان مأمور no board بود. این جلسه به ۲۱ آوریل افتاد. از همان روز تا ۲۱ آوریل همه، از فعالین تا کسی که کمترین اشتیاق تا بحال نشان داده بود، سخت درگیر کارها بودند. طوری که مدیریت متوجه شد که کل کارگران پشت سر هیأت مذاکره متحد است. اولین باری بود که می دیدم تقریبا ۱۰۰ درصد اعضا در مجمع عمومی حاضر شده اند. اکنون که به این پروسه می اندیشم، در عرض دو سه هفته ای چنان فشرده کار کردیم که به نظر باور نکردنی می آید. هر کسی بنوعی دخیل بود. با تمام شرکتهایی که بنوعی با شرکت ما در تماس بودند،

تماس گرفتیم و از آنها خواستیم تا در صورت اعتصاب از پیکت ما عبور نکنند و در صورت امکان از ما حمایت کنند. قبل و بعد از کار، اطلاعیه مطبوعاتی جلو در محیط کار پخش می کردیم و با رهگذران به بحث و گفتگو می پرداختیم. بین کارگران دگمه و پیراهن های تبلیغی توزیع کردیم و همه یک رنگ و همدست موقع کار آنها را می پوشیدند. با مطبوعات شهر تماس گرفتیم و سخنگوی اتحادیه چند تا مصاحبه در مورد موقعیت کارگران و مقایسه دستمزدها و مزایا با دیگر شرکتهای مشابه، با روزنامه ها و رادیوهای شهر انجام داد. صدها نفر با مدیریت شرکت تماس گرفتند و از وضعیت مذاکره و موقعیت کاری کارگران ابراز نگرانی کردند. چند روزی که به آخرین مرحله داشتیم، کارگران چنان متحد و نسبت به حقوقشان آگاه شده بودند که سالها یک موقعیت متعارف نمی توانست ما را در یک چنین موقعیتی قرار دهد. کارگران در حول و حوش مذاکرات قرارداد دسته جمعی بیشتر از هر موقع دیگر نسبت به موقعیت کاری و وضع دستمزدهای خود به بحث و گفتگو می پردازند. هم کارگران و هم مدیریت به قدرت تشکل کارگر پی می برند. کارگر در برابر مدیریت احساس قدرت می کند و از موضع قدرت با وی برخورد می کند. با اینکه این را در نظر دارد که اعتصاب میتواند برای مدتی او را بدون درآمد نگه دارد. اتحادیه سریع فراخوان مجمع عمومی داد و بار دیگر خواست با بحث و تبادل نظر، روحیه کارگران را بالا ببرد و تصمیمات هیأت مذاکره باضافه نتیجه تاکنونی مذاکرات را به اطلاع اعضا برساند. در عمل همه اینها در خدمت یک چیز بود؛ فشار به مدیریت برای گردن گذاردن به مطالبات عمده.

در پروسه مذاکره با ترمهائی چون conciliation، no board، mediation، و غیره مواجه می شویم که جز حاکم کردن یک جو ارباب چیزی دیگری نیستند. گویا اگر کارگران بشنوند دارند وارد مرحله دیگری می

شوند، به اعتصاب نزدیکتر می شوند. فشاری را که پیش بینی می کنند، گاهای فشار عظیمی به بقیه بخصوص هیأت مذاکره، که باید برای همه تصمیم بگیرد، وارد می کند. اگر هیأت مذاکره حواسش جمع نباشد، و یا کم تجربه باشد، براحتی مرعوب این وضعیت می شود. از این ترمها شاید کسانی چنین برداشت کنند که مثلا در مرحله میانجیگری هیأتی یا کسی واقعا میانجیگری می کند. یا در مرحله "حل اختلافات" کسی ریش سفیدی می کند و ریشش را گرو می گذارد. از این چیزها خبری نیست. همه اینها کمین برای سفره های خالی کارگران است که خالی ترش کنند، و از اعتصاب بپرهیزند.

پرتیراژترین روزنامه رایگان شهر خبر اعتصاب احتمالی و نتایج جانبی آن را در صفحه دوم خود درج کرده بود. تورنتو استار، که لیبرال ترین و پرتیراژترین روزنامه کانادا است، قرار بود یک صفحه روز ۲۲ آوریل را به شرکت ما و اعتصاب و نتایج جانبی آن اختصاص دهد.

بالاخره ساعت ۹:۳۰ صبح مذاکرات مجددا شروع شد. یک نسخه از دفتر حساب شرکت را مدیریت در اختیار ما قرار داد. همانطور که انتظار می رفت، نشان می داد که شرکت کسری بودجه دارد! مرتب با تعدادی از کارگران که آنان هم بنوبه خود با تعدادی از کارگران دیگر در تماس بودند، در تماس تلفنی بودیم. بعد از چندین بار رفت و برگشت، بالاخره ساعت ۱۰ شب مذاکره، بدون اینکه وارد اعتصاب بشویم، با موفقیت به پایان رسید. با اکثر مطالباتمان موافقت شده بود. مدیر شرکت از اولین کسانی بود که به هیأت مذاکره به خاطر پشتکاریش تبریک گفت! چون نمی خواست به شکست اذعان کند، می گفت که اگر کارگران خوشحال باشند، من را خوشحال می کند. معلوم نبود چرا ما را یکسال و دو سه ماهی سر دواندند؟! گویا نمی دانست که می توانست ما را یک سال زودتر خوشحال کند تا خوشحال تر شود! *

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگری!

هیچی به هیچی!

یاشار سهدی

"کارگاه های غیر قانونی شناسایی شده اند" این تیتر جوابیه دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمان ایران است که روزنامه شرق انتخاب کرده است. در جواب به همان روزنامه در مورد خبرکودکان کارگری که بر اثر تماس با مواد غیر بهداشتی دچار "فلج شل حاد" شده اند.

در متن می خوانیم: "در خاتمه توجه جنابعالی را به این موضوع مهم معطوف می نمایم که در حال حاضر نیز امکان فعالیت بیش از ده ها کارگاه زیر زمینی غیر قانونی مشابه وجود داشته که دسترسی و شناسایی آنها در توان و صلاحیت واحد بهداشت حرفه ای مرکز بهداشت تابعه نمی باشد. علی ایحال واحد بهداشت حرفه ای مرکز بهداشت رباط کریم ملزم و مکلف به پیگیری قاطع و ضربتی در این ارتباط جهت شناسایی کارگاه های کفشی غیر قانونی شده اند تا از بروز حوادث و خطرات احتمالی پیشگیری نمایند. ضمناً جلوگیری از به کارگیری کارگران زیر ۱۵ سال و یا اشتغال کارگران افغانه و یا بیمه کردن کارگران در واحدهای تولیدی از وظایف واحد بهداشتی حرفه ای مراکز بهداشت نیست."

روزنامه شرق ۳۰/۹/۸۳

شما اگر از این جوابیه فهمیدید که کدام کارگاه ها شناسایی شده اند ما را هم خبر کنید!

فرض بگیریم که این گونه کارگاه ها شناسایی شده باشند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ مثلاً تمام امکانات بهداشتی سرازیر میشوند تا جان کارگران را نجات دهند یا کارفرمای "متخلف" را به سزای اعمالش برسانند؟ مطمئن باشید آب از آب تکان نخواهد خورد. یک نمونه در مورد همان کارگاه اکبر آباد که مثلاً شناسایی شده است در همان جوابیه آمده است. می بینیم در عرض ۱۸ ماه چگونه حق به حق دار رسیده است و معلوم میشود دولت اسلام آنقدر به فکر کارگران است که ۱۸ ماه تمام سگ دو زده است

دست آخرم هیچی به هیچی!

این جوابیه اشاره دارد کارگاهی که فاجعه در آن شکل گرفته از تاریخ ۱۹/۳/۸۱ تا ۸۲/۱۰/۹۹ زیرنظر داشتند آخر سر هم کارگاه کفشی تبدیل شده به خیاطی!

اول بار که تشریف بردند "نواقص بهداشتی را به کارفرما ابلاغ کردند" دست شان درد نکند! دومین بار "اخطار بهداشتی داده شده". سومین بار با تعطیلی کارگاه روبرو شدند، حیوانکی ها چقدر خستگی تو نشان مانده. در چهارمین بار گزارش می رسد چند کارگر مظنون به فلج شل حاد در کارگاه فوق هستند. متخصصین مراجعه و گزارش تهیه میکنند. پنجمین بار کارفرما به مراجع قضایی معرفی میکنند، مثل اینکه یک کاری کردند! در ششمین بار میفهمند که صدور رای از جانب دادگاه به تاخیر افتاده چندان عجیب نیست. زحمت میکشند دوباره به کارفرما نواقص بهداشتی را جهت مرتفع کردن آن ابلاغ میکنند. هفتمین بار نیز دوباره کارفرما به مراجع قضایی معرفی میشود. فکر میکنید چه میشود؟ هشتمین بار که میروند میبینند جا تر است و بچه نیست! کارگاه تعطیل شده و پس از مدتی تبدیل به خیاطی شده! فاتحه مع الصلوات!

به همین سادگی! چیزی که نشده چند تا کارگر فلج شدند، خوب که چی؟ تا دلتان بخواهد مثل ما کارگران زیادند که به نان شب شان محتاجند. حالا گیرم که چند تا شان فلج شدند مگر در کار کائنات خللی وارد میشود؟! مگر همین هفته جناب سید خندان در خاتون آباد نبود و ایشان هیچ هم کک شان نگزید که در همان جا کارگران گرسنه را به گلوله بستند. خدای بالای سر شاهد است که هیچ خللی در کار گردش زمین به دور خورشید پیش نمی آید. ولی دور از جان شما فلان آیت الله شکمش خوب کار نکند بهترین تیم پزشکی بالای سرش حاضرند و هواپیما آماده برای پرواز به

زنده باد اتحاد و همبستگی بخشهای مختلف کارگران ایران خودرو

بخشی از این کارگران هستند. کارفرما که با موج وسیعی از نارضایتی در میان کارگران روبرو است، تصمیم گرفته است که پاداش کارگران رسمی را نیز فعلاً نپردازد. همچنین کارگران پیمانکاری های نوین پیمان، بهرمان کار، پیام نصر، نوین سازان، پیشناز سامان، میلاد باران، راستین خدمات، پال، یاور خدمات، صنعت گستر (آرو)، پایه گذاران، شرکت جوش مقاومتی فراگیر، آذین پاش، عماد، شبنم بهاران، پارس آماد، راهبران راه امید، پی پاک، آرمان یک، آیکید، پوئینک و صنایع خزر از مبارزات همکاران خود حمایت کرده اند.

حزب کمونیست کارگری ضمن اعلام پشتیبانی از مبارزات و خواستههای کارگران اعتصابی ایران خودرو، همه کارگران، بویژه کارگران رسمی را فرا می خواند که متحدانه برای لغو قراردادهای موقت کار به حرکت در آیند. نباید به کارفرمایان اجازه داد که تحت نام کارگر قراردادی یا رسمی میان کارگران اختلاف بیاندازند و کارگران را به استثمار بیشتر وادار کنند. قراردادهای موقت کار و متداول شدن این شکل کار در ایران خودرو و بسیاری از مراکز تولیدی از یکطرف نشان دهنده حرص سیری ناپذیر سرمایه داران در استثمار وحشیانه کارگران است و از طرف دیگری حقوقی مطلق کارگران را نشان میدهد. قراردادهای موقت کار باید فوراً منحل شود و همه کارگران به استخدام رسمی در آیند.

حزب کمونیست کارگری ایران

۲۸ آذر ۱۳۸۳ - ۱۸ دسامبر ۲۰۰۴

حزب الله، آیت الله، روزنامه نگار و خلاصه یک تیم کارشناسی جمع میشدند تا کارگران را قانع کنند که به تولید ملی ضرر نزنند. اگر کارگران از کار "هیستریک" شان دست برداشتند خوب، همه چیز تمام میشود و گر نه سلاح آتشین برای چنین روزهایی ساخته اند. از نظر آنها خون چند تا از این کارگران بریزد "چرخ تولید" بهتر میچرخد. سرمایه است شوخی که ندارد، دارد؟

اعتصاب و مبارزه گروههایی از کارگران پیمانکار و قراردادی ایران خودرو که از روز ۱۹ آذرماه شروع گردید با گسترش و حمایت سایر کارگران پیمانکار تا چندین روز ادامه یافت. جمعی از کارگران پیمانکار طی نامه ای از کارگران رسمی خواسته اند که از مبارزه آنها پشتیبانی کنند و خواهان حقوق و دستمزد برابر برای همه کارگران، چه قراردادی و چه رسمی، شوند. کارگران اعلام داشته اند که منافع کارگران از هم جدا نیست و تنها با تکیه به اتحاد و همبستگی است که مبارزات کارگری می تواند پیروز شود. کارگران در این نامه همچنین خواهان انحلال تمام شرکت های پیمانکار، لغو تمام قراردادهای موقت و استخدام رسمی کارگران شده اند.

اعتراضات اخیر در ایران خودرو به دنبال آن صورت گرفت که کارفرما پاداشی را که برای شکستن رکورد تولید در نظر گرفته بود با اختلاف فاحشی میان کارگران قراردادی و رسمی تقسیم کرد. اعتراض به این تصمیم و همچنین عدم عقد قرارداد مستقیم با شرکت ایران خودرو، از سوی کارگران و کارکنان اداره تحویل شرکت که در تصاحب پیمانکار است، شروع شد. در اثر این اعتصاب، کار در خطوط دیگر نیز به حالت تعطیل درآمد. بنا به آخرین خبر، اعتصاب و اعتراض کارگران ایران خودرو شمار بیشتری از کارگران پیمانکار را در بر گرفته است. کارگران قراردادی شرکتهای خانه ما، پارس فلتر، احیا گستر سبز، ایفاجی کار، تلفر، تکنیکان، سامان بهادر، سالار، پارس باکان، جی بی ار، کوفرد، کلاله سبز، نیما، جلا نوین

بیمارستانی در اروپا. خوب عمری زحمت کشیدند علامه دوران تربیت کردند تا در مورد نجاسات کشف و شهود کنند. نمی شود به سادگی از دست شان داد.

حال بگیرید که در همان کارگاه ها کارگران خود اقدامی و اعتراضی می کردند و دست به "ماجراجویی" میزدند و اعتصاب راه میانداختند. نه تنها آن کارگاههای زیر زمینی کشف میشدند و فی الواقع معلوم میشد که روی زمین هستند، بعد پلیس، اطلاعات، بسیج،

پرچم شوراها را باید علنا در سطح جامعه بلند کرد و تشکیل آنها را در دستور گذاشت!

گفتگوی نشریه انترناسیونال با
حمید تقوائی
درباره قرار شورا و جنبش شورائی

قرار در مورد شورا و جنبش شورائی

مصوب دفتر سیاسی حزب

از آنجا که:

- ۱- با اوجگیری جنبش سرنگونی علیه رژیم اسلامی سازماندهی توده ای مردم به يك امر روز و عاجل تبدیل شده است
- ۲- ضروری است که از هم اکنون تصویر و افق روشنی از نظام آلتراکتیو حکومتی ما یعنی جمهوری سوسیالیستی به جامعه داده شود

از اینرو:

تبلیغ شوراها هم بمثابة تشکل مبارزاتی توده مردم و هم بعنوان ارکان جمهوری سوسیالیستی و تلاش برای تشکیل این ارگانها در محور سیاست سازماندهی توده ای ما قرار میگیرد.

بدین منظور حزب وظیفه دارد

- فعال تر و گسترده تر از گذشته به جنبش مجمع عمومی دامن بزند و سازماندهی مجامع عمومی در کارخانه ها و محیطهای کار را در دستور قرار بدهد.
- بیش از پیش بعنوان پیشرو و پرچمدار جنبش شورائی و سازماندهی شوراها در جامعه ظاهر شود. و در هر جا و هر زمان که شرایط و تناسب قوا اجازه دهد شوراهای کارگری و توده ای را سازمان بدهد.
- در صورت مساعد بودن شرایط برای تشکیل شوراها با تاکتیکهائی نظیر ایجاد و اعلام هیات موسس شوراها، بکوشد.
- شعار "زنده باد شورا" و "پیش بسوی تشکیل شوراها" را وسیعا طرح و تبلیغ کند.

انترناسیونال: يك بخش مهم ادبیات حزب درباره شوراها و جنبش شورائی است. همینطور جنبش شورائی یکی از مولفه های هویتی کمونیسم کارگری است. چرا این قرار لازم شده است؟
حمید تقوائی: دقیقا به این دلیل که حزب ما همیشه مدافع و مبلغ شورا بوده است و با شوراها و جنبش شورائی تداعی میشود، ضروری است در شرایطی که از لحاظ سیاسی و توازن قوا شرایط مساعد است پیشقدم تشکیل عملی مجامع عمومی و شوراها باشد. ضرورت قرار شوراها از اینجا ناشی میشود. این قرار در واقع از لحاظ مضمونی سیاست تازه ای را مطرح نمیکند بلکه بر اهمیت و مبرمیت ویژه دامن زدن به جنبش شورائی و تشکل عملی شوراها در شرایط حاضر تاکید میکنند. این تاکید گذاشتن بر جنبه خاصی از سیاستها و اهداف مبارزاتی حزب جزئی از سبک کار و شیوه فعالیت همیشگی ماست. برنامه يك دنپای بهتر و سیاستها و شعارهای حزب بسیار جامع است و عرصه های وسیع و متنوعی را میپوشاند. لذا این يك جزء همیشگی کار رهبری حزب است که در هر مقطع اولویتها را تشخیص بدهد و روشن کند که فعالیت عملی حزب در کدام عرصه ها و بر چه شعارها و اهداف مشخصی باید متمرکز شود. قرار شوراها در واقع اعلام میکنند که دامن زدن به جنبش شورائی و دست بکار شدن برای تشکیل مجامع عمومی و شورا یکی از این اولویتها در شرایط حاضر است.

انترناسیونال: قرار اشاره میکند که "با اوجگیری جنبش سرنگونی علیه رژیم اسلامی سازماندهی توده ای مردم به يك امر روز و عاجل تبدیل شده است". آیا سازماندهی توده ای مردم مختص دوره سرنگونی است؟ آیا از این نکته ممکن نیست چنین استنباط شود که مثلا اتحادیه برای دوره متعارف و شورا برای دوره انقلابی مناسب است؟ منظور چیست؟

حمید تقوائی: قرار بر مبرمیت و عاجل بودن سازماندهی توده ای مردم اشاره میکند. سازماندهی توده ای مردم يك امر همیشگی ماست، ولی در شرایطی که شاهد برآمد و وسعتگیری بیسابقه مبارزات مردم در بخشهای مختلف

جامعه هستیم، این وظیفه همیشگی در صدر فعالیتهای ما قرار میگیرد و باید بیش از پیش و با تمرکز و صرف انرژی بیشتری برای عملی کردن آن تلاش کنیم. حزب ما همیشه بر تشکیل مجامع عمومی تاکید داشته است. مجمع عمومی موثرترین و قوی ترین شکل تشکل مبارزاتی است و شورا در واقع چیزی بجز مجامع عمومی منظم نیست. به این دلایل حزب ما همیشه ضمن طرح و توصیه و حمایت از انواع تشکلهای مبارزاتی که کارگران و مردم معترض علی العموم میتوانند و باید در هر شرایطی تشکیل دهند، مشخصا فعالین و رهبران عملی جنبش کارگری را به تشکیل مجمع عمومی فراخوانده است.

این تصور که اتحادیه مختص شرایط متعارف و شورا متناسب با شرایط انقلابی است کاملا اشتباه است. شرایط "متعارف" در ایران کاپیتالیستی، تا زمانی که طبقه سرمایه دار در هیات سلطنت و یا اسلام و یا هر شکل دیگری حاکم باشد، چیزی جز اختناق و دیکتاتوری خشن و عریان نخواهد بود و این شرایط، سازمانیابی توده ای کارگران و مردم نه تنها در شوراها بلکه در اتحادیه ها و یا هر شکل دیگر را بسیار مشکل میکنند. ما نه در نظام شاهنشاهی شاهد شکل گیری اتحادیه های واقعی کارگری بودیم و نه در جمهوری اسلامی. دیکتاتوری "کار ارزان، کارگر خاموش" هیچ تشکل "متعارفی" را برسمیت نمیشناسد. باید برای ایجاد تشکلهای توده ای کارگری جنگید و آنرا به حکومت تحمیل کرد. مقطع انقلاب ۵۷ تا خرداد ۶۰ دوره ای بود که انقلاب دیوارهای اختناق را شکست و شرایطی را بوجود آورد که کارگران و مردم علی العموم توانستند در سازمانهای توده ای متشکل شوند. در این شرایط همه شاهد بودیم که شوراها عمومیت پیدا کرد و به شکل غالب تشکلیابی کارگران در کارخانه ها و عموم مردم در دانشگاهها و ادارات و سایر محیطهای کار تبدیل شد. علت این نبود که انقلاب تنها امکان ایجاد شورا را فراهم کرده بود، و یا در شرایط غیر متعارف انقلابی تشکیل اتحادیه ها ممکن نبود. موضوع این بود که کارگران، و دانشجویان و کارمندان نیز، در اولین فرصتی که برای متشکل شدن بدست آمد، به شوراها روی آوردند.

بیشک انقلاب شوراهای را در يك سطح وسیع اجتماعی مطرح کرد و مطلوبیت و کارائی آنها به توده مردم نشان داد، اما از اینجا نمی‌شود نتیجه گرفت که شورا تنها در شرایط انقلابی ممکن است. نتیجه گیری درست و واقعی اینست که هرگاه تناسب قوا تشکیل هر نوع سازمان توده ای را در ایران اجازه بدهد کارگران و مردم به شوراهای روی می آورند. در جامعه اختلافزده ای مثل ایران نمی‌شود شرایطی را تصور کرد که کارگران بتوانند اتحادیه های واقعی خود را تشکیل بدهند ولی تشکیل شوراهای ممکن یا مطلوب نباشد. آنچه تجربه انقلاب ۵۷ بروشنی نشان می‌دهد این واقعیت است که هرگاه بندهای اختناق سست شود و نفس سازمانیابی توده ای در هر شکلی برای کارگران ممکن شود، می‌توان و باید تشکیل شوراهای را در دستور گذاشت. قرار شوراهای وقتی به اوجگیری جنبش سرنگونی اشاره می‌کند از همین واقعیت حرکت می‌کند. جنبش وسیع مردم علیه جمهوری اسلامی عملاً شرایطی را بوجود آورده است که هم سازمانیابی توده ای مردم و بویژه مجامع عمومی و شوراهای را امکانپذیر می‌کند و هم به آن مبرمیت می‌بخشد.

نکته مهم دیگری که در مورد ضرورت دامن زدن به جنبش شورائی در این شرایط باید به آن اشاره کرد رابطه شورا و جنبش شورائی با مساله قدرت سیاسی است. امروز مساله قدرت سیاسی، سرنگونی حکومت و خلاص شدن از شر جمهوری اسلامی يك مساله و خواست عمومی و عاجل اکثریت قریب باتفاق مردم ایران است. در این شرایط بلند کردن پرچم شوراهای دامن زدن به جنبش شورائی این زمینه را فراهم می‌کند که ایده حکومت شورائی و حق مردم در دخالت مستقیم و بیواسطه در حکومت را بمیان توده کارگران و مردم ببریم و تصویر روشنی از جمهوری سوسیالیستی بعنوان يك حکومت شورائی در برابر جامعه قرار بدهیم. امروز به یمن مبارزات و فعالیت‌های مستمر حزب روی آوری به افق و آرمان و ایده‌ها و شعارهای چپ در جامعه و در جنبش سرنگونی رو به گسترش است. مشخصاً در برآمدهای جنبش اعتراضی مردم ما شاهد طرح شعارهای چپ در خیابانها هستیم. آخرین نمونه اش طرح

شعار "سوسیالیسم پیا خیز برای رفع تبعیض" و "سوسیالیسم دوی درد مردم" در تظاهرات هفته قبل در تهران بود. بر چنین زمینه مساعدی وظیفه ماست که افق جمهوری سوسیالیستی را هر چه ملموس تر و مشخص تر در برابر جامعه قرار بدهیم. بلند کردن پرچم شوراهای، تاکید بر اعمال اراده و نقش مستقیم مردم در حاکمیت و به این اعتبار نقد عمیق دموکراسی پارلمانی، نه تنها در مقابل جمهوری اسلامی بلکه همچنین در نقد همه آلترناتیوهای بورژوائی در اپوزیسیون، اینها همه جزئی از مطرح و توده گیر کردن سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی در میان کارگران و اقشار وسیع مردم سرنگونی طلب است. این

تصمیمات است. این هم در مورد شورا بعنوان تشکل مبارزاتی صادق است و هم در مورد شوراهای بعنوان ارگان حکومت. بدنه اصلی و مبنای شورا در هر دو حالت مجمع عمومی اعضاست و همین ویژگی است که این ارگان را در هر دو ظرفیت به ارگان اعمال اراده مستقیم مردم تبدیل می‌کند، و در هر دو ظرفیت می‌تواند بعنوان مناسب و مساعد ترین ظرف تشکیلاتی برای عملی کردن سیاستهای رادیکال و سوسیالیستی عمل کند. از شورا خودبخود رادیکالیسم و سوسیالیسم ساطع نمی‌شود ولی شورا در يك سطح عامتر مجامع عمومی ظرف طبیعی گسترش و توده گیر شدن سیاستهای کمونیستی و کسب نفوذ و



یکی از حلقه های اصلی در استراتژی حزب برای تصرف قدرت سیاسی است.

انترناسیونال: تفاوت شورا بعنوان ارگانهای توده ای مبارزه مردم و طبقه کارگر و شورا بعنوان ارگان جمهوری سوسیالیستی کدامند؟

حمید تقوائی: روشن است که مضمون فعالیت و اهداف شورا بعنوان ارگان مبارزه و ارگان حکومت با هم متفاوتند. یکی تشکلی برای اعتراض و مبارزه علیه کارفرما یا دولت و تحقق مطالبات معینی است و دیگری پایه حکومت و ابزار اعمال اراده کارگران و مردم بعنوان دولت است. آنچه باعث میشود هر دو این نوع تشکلهای شورا بنامیم شکل سازمانی آنهاست. شورا اصولاً نوعی تشکل است که می‌تواند مضمون و اهداف متفاوتی داشته باشد. وجه مشخصه این شکل تشکل فراگیر بودن آن و اعمال اراده مستقیم همه اعضای آن در تصمیم گیریها و عملی کردن این

محبوبیت برای حزبی مثل حزب ماست. نکته دیگر در فرق بین شورا بعنوان ارگان مبارزه و بعنوان ارگان حکومت، ترکیب اعضا و دامنه شمول این تشکل است. شوراهای بعنوان ارگان حکومت در محل سکونت مردم تشکیل میشوند و ارگانهای منطقه ای هستند ولی شوراهای مبارزاتی در همه سطوح هم در کارخانه ها و محل کار و هم در محل سکونت می‌توانند تشکیل بشوند. این تفاوت از اینجا ناشی میشود که حکومت شورائی در جمهوری سوسیالیستی باید کل مردم جامعه را بعنوان شهروند نمایندگی کند و ارگان اعمال اراده تمام شهروندان باشد و لذا تنها می‌تواند بر مبنای تقسیمات شهری تشکیل بشود. در حالیکه شوراهای مبارزاتی در عرصه ها و محیطهای شکل می‌گیرند که موضوع و مساله ای برای اعتراض وجود داشته باشد یعنی اساساً در کارخانه ها و محیطهای کار و دانشگاهها و همینطور با پیشرفت و

وسعت گیری مبارزه در محله های مسکونی و در سطح شهرها. همانطور که در بالا اشاره کردم وجه مشترک این شوراهای در اتکای آنها به مجامع عمومی است. و همین خصلت آن را در امر مبارزه و حاکمیت هر دو به يك تشکل ایده ال برای فعالیتهای چپ و کمونیستی تبدیل می‌کند.

انترناسیونال: معنی عملی و فوری دامن زدن به جنبش مجامع عمومی کارگری چیست؟ چه اقدامات عاجلی در دستور فعالین و رهبران عملی کارگری قرار می‌گیرد؟ تاکیدها کدامند؟

حمید تقوائی: مجامع عمومی را باید در دل مبارزات روزمره تشکیل داد. هم اکنون در موارد متعددی در اعتراضات و مبارزات کارگران مجمع عمومی کارخانه و یا بخشی از کارخانه تشکیل میشود و می‌توان گفت در حال حاضر هر جا کارگران متشکل میشوند، مجمع عمومی شکل غالب تشکلیابی کارگران است. مساله اینست که اولاً این شکل تشکل باید در سطح گسترده تری تعمیم پیدا کند و کارخانه ها و کارگران بمراتب بیشتری را در بر بگیرد و ثانیاً به يك سنت مستمر و پایدار تبدیل بشود. در حال حاضر مجامع عمومی تنها در رابطه با يك مساله و مبارزه معین تشکیل میشوند و با اتمام مبارزه عمر مجمع عمومی هم تمام میشود. این وضعیت را باید تغییر داد. این کاملاً طبیعی و قابل انتظارتست که شروع کار مجمع عمومی در يك کارخانه سازماندهی يك اعتراض معین باشد ولی فعالیت و مضمون کار آن باید از آن اعتراض معین فراتر برود. مجامع عمومی را باید منضمناً تشکیل داد و در مورد هر مساله ای که کارگران دارند، حتی اگر نخواهند برای حل آن دست به اعتصاب و اعتراض بزنند، به بحث و تبادل نظر پرداخت. طبعاً وقتی اعتراض و مبارزه معینی در جریان باشد مجمع عمومی ضرورت و مطلوبیت خود را بیشتر نشان میدهد و بهمین خاطر اولین وظیفه رهبران عملی و فعالین جنبش کارگری شکل دادن به مجامع عمومی در دل مبارزات جاری در کارخانه هاست اما در کنار پایه گذاری مجامع عمومی در دل مبارزات و همپای آن باید برای منظم کردن جلسات مجمع عمومی و ادامه

فورا سازمان داد. اینکه شوراها عملاً کی تشکیل میشوند تماماً به فعالیت و شیوه "پیشروی ما بسوی تشکیل شوراها" بستگی دارد. بدون فعالیت آگاهانه و نقشه مند برای برپائی شوراها، شورائی در کار نخواهد بود.

انترناسیونال: برای تشکیل شوراها

اصولی قائل هستید، مثلاً شوراها باید حتماً از پائین تشکیل شوند؟ چرا شبکه ای از فعالین کارگری در یک صنعت معین و یا مجموعه صنایع یک منطقه نمیتوانند پیشقدم تشکیل شوراها شوند؟ **حمید تقوائی:** شورا سازمانی مبتنی بر مجمع عمومی است اما شورا لزوماً از پائین و از دل مجمع عمومی تشکیل نمیشوند. این کاملاً ممکن است، و در تجربه انقلاب ۵۷ هم این را شاهد بودیم، که فعالین جنبش شورائی در سطح یک کارخانه و یا یک صنعت و رشته تولیدی شورا را اعلام کنند و بعد توده کارگران را به پیوستن به شورا فراخوانند. مجمع عمومی در واقع بدنه اصلی و ساختار تشکیلاتی شورا است و نه لزوماً پیش شرط تشکیل آن. روشن است که در صورتیکه شرایط آماده نباشد اعلام شورا روی کاغذ خواهد ماند، اما در صورت فراهم بودن شرایط در بسیاری از موارد تشکیل هیاتهای موسس و اعلام شورا تشکیل مجامع عمومی را تسهیل میکند و کوتاهترین و سریعترین راه برای تشکیل شوراهاست. همه بحث بر سر همین تشخیص درست شرایط و به موقع عمل کردن است. به نظر من در جامعه ای که هر یکی دو هفته یکبار شورهای شهری اتفاق میافتد، و یا کانونهای دفاع از کودکان در شهرهای مختلف تشکیل میشوند، اعلام شوراها و سپس مبتنی کردن آنها بر مجمع عمومی هدفی دور از دسترس نیست. لاقلاً در شهرهای کردستان که موازنه قوای مساعد تری برای اعتراض و مبارزه وجود دارد تشکیل هیاتهای موسس شوراها و اعلام شورا در کارخانه ها و یا رشته های معینی از تولید کاملاً امکانپذیر است. *

همین امروز و فورا عملی است. تنها کفایت فعالین جنبش کارگری سنتهای دست و پاگیر مخفی کاری را به کنار بگذارند و برای سازماندادن جنبش شورائی بر مبنای رهنمودهای حزب در بحث حزب و جامعه در ایران دست بکار بشوند. حزب ما تمام توان خود را در خدمت این امر بکار خواهد گرفت.

انترناسیونال: شعار "زنده باد شورا" و

"پیش بسوی تشکیل شوراها" چه پیامی دارد؟ منظور چیست؟

حمید تقوائی: شعار "زنده باد شورا" یک شعار آرمانی و استراتژیک است. این شعار در یک سطح عمومی و اجتماعی مطلوبیت شوراها و نقش و اهمیت آن در مبارزه کارگران و مردم علیه جمهوری اسلامی را بیان میکند. این شعار به شورا بعنوان ارگان حکومت سوسیالیستی نیز اشاره دارد. شعار "زنده باد شورا" در کنار شعار "زنده باد جمهوری سوسیالیستی"، بیانگر نوع و شیوه حکومت در این جمهوری است. "زنده باد شورا" یعنی نه به دموکراسی پارلمانی، نه به حکومت و بوروکراسی ما فوق مردم، و نه به کلیت ماشین دولتی بورژوائی. از این نقطه نظر در شرایطی که مساله دولت و قدرت سیاسی به یک معضل عمومی اجتماعی تبدیل شده، شعار "زنده باد شورا" در امر سازماندهی و رهبری جنبش سرنگونی و انقلاب جایگاه تعیین کننده ای دارد. هم از این نقطه نظر و هم بخاطر نقش تعیین کننده ای که شوراها در مبارزات همین امروز کارگران و توده مردم میتوانند داشته باشند شعار "زنده باد شورا" یکی از شعارهای اصلی حزب ما در این دوره خواهد بود.

شعار "پیش بسوی تشکیل شوراها" معنای مشخص تر و عملی تری دارد. این شعار هدف معین تشکیل شوراها را اعلام میکند و فعالین و رهبران عملی کارگران و مردم را فرا میخواند که برای رسیدن به آن هدف دست بکار بشوند. همانطور که در سؤال قبلی اشاره کردم این هنوز لزوماً بمعنای تشکیل فوری شورا نیست ولی به این معنا هست که جنبش شورائی را میتوان همین امروز و

ماه مه امسال و کمپین موفق که برای آزادی آنها به راه افتاد نمونه روشنی از امکانپذیری و کارائی فعالیت علنی است. جنبش مجمع عمومی را هم تنها با چنین شیوه ای میتوان سازمان داد.

و بالاخره بر همبستگی و یکپارچگی فعالیت در دامن زدن به جنبش مجمع عمومی باید تاکید کرد. مجمع عمومی در سطح یک کارخانه تشکیل میشود اما این امر به این معنا نیست که فعالین جنبش مجمع عمومی در هر کارخانه تنها هستند. جنبش مجمع عمومی یک حرکت فرا کارخانه ایست و باید در همبستگی و اعلام حمایت و حمایت متقابل در کارخانه و بخشهای مختلف جنبش کارگری به پیش برده شود. کارگران فعال و رهبران عملی در کارخانه ها و بخشهای مختلف تولیدی میتوانند و باید در تماس و هماهنگی با یکدیگر عمل کنند. در این مورد هم رهنمودهای حزب در بحث هویت بخشی به فعالین چپ را باید مد نظر قرار داد و بکار بست.

انترناسیونال: آیا منظور از این قرار

اینست که در تناسب قوای امروز تشکیل شوراها کارگری ممکن است؟ آیا با این قرار حزب همین امروز فراخوان تشکیل شوراها را میدهد؟

حمید تقوائی: همانطور که اشاره شد شورا چیزی بیشتر از مجمع عمومی ادامه کار که منظم تشکیل میشود نیست. در شرایط امروز تشکیل مجامع عمومی کاملاً امکان پذیر است اما برای تبدیل آن به یک تشکل پایدار به وقت بیشتر و مبارزه همه جانبه تری نیاز هست. نه تنها به این خاطر که اختناق مانع ماست، و توازن قوا اجازه نمیدهد. این مانع اصلی نیست، بلکه اساساً به این دلیل که فعالین جنبش شورائی به شکل علنی و همبسته عمل نمیکند. پرچم شوراها را باید علناً در سطح جامعه بلند کرد و تشکیل آنها را در دستور گذاشت. این خود پیش شرط تغییر توازن قوا به نحوی است که بتوان عملاً شوراها را تشکیل داد. تشکیل شورا همین امروز عملی نیست ولی سازماندادن یک جنبش قدرتمند با خواست و برای برپائی شوراها

کاری آنها نیز کوشید. یک دستاورد مهم و نشانه موفقیت هر حرکت اعتراضی در یک کارخانه میتواند تشکیل مجمع عمومی و تثبیت سنت مجمع عمومی باشد. این بعهد فعالین جنبش کارگری است که در دل هر اعتراض و مبارزه معین مطلوبیت و ضرورت و امکانپذیری تشکیل مجمع عمومی را به کارگران نشان بدهند و از کارگران بخواهند که منظم در جلسات مجمع عمومی گرد بیایند. این امر با توجه به شرایط حاضر و جو اعتراضی که در کارخانه ها و در کل جامعه وجود دارد کاملاً ممکن و عملی است. به نظر من اصولاً با هر توازن قوایی میشود مجامع عمومی را تشکیل داد. تناسب قوا بین کارگران و حکومت میتواند مضمون کار و اهداف و خواستهای مجمع عمومی را تحت تاثیر قرار بدهد ولی نفس وجود مجمع عمومی و تشکیل آن در هر شرایطی امکانپذیر است.

نکته دیگری که باید بر آن تاکید کرد علنی بودن فعالیت برای تشکیل مجامع عمومی است. مجمع عمومی خود تشکلی علنی است و مبارزه برای تشکیل آن هم باید به شکل علنی صورت بگیرد. فعالین جنبش مجمع عمومی باید شناخته شده باشند و بطور علنی کارگران را به تشکیل مجمع عمومی فراخوانند. با فعالیت مخفی نه مجمع عمومی و نه هیچ نوع دیگری از تشکلهای توده ای را نمیتوان سازمان داد. تاکید بر علنیت بخشی از بحث حزب و جامعه و هویت بخشی به فعالین چپ در ایران است که یک سیاست اعلام شده حزب ماست و در شماره های قبلی انترناسیونال به تفصیل توضیح داده شده است. در اینجا لازم میدانم فقط این نکته را یادآوری کنم که حتی از نقطه نظر امنیتی و مقابله با پلیس سیاسی کار علنی شیوه ادامه کار تر و امن تری از مبارزه است. بویژه در توازن قوای فعلی برای حکومت تعقیب و دستگیری فعالین سرشناس جنبش کارگری بسیار مشکل تر از فعالین مخفی است که چون ناشناسند دستگیری آنها با اعتراض و مقاومت چندان روبرو نمیشود. مورد دستگیری فعالین کارگری در سقز در اول

زنده باد شورا!

پیش بسوی تشکیل شوراها!